

کمونیسم شورائی

نوشته ریچارد گامبین Richard Gombin

توضیح مترجم :

ترجمه پیش رو، برگردان فصلی از نسخه انگلیسی کتاب ریچارد گامبین (یا با تلفظ فرانسوی "ریکار گمب") تحت عنوان "سنت رادیکال" است. ترجمه انگلیسی کتاب توسط Methuen (لندن، ۱۹۷۸) انتشار یافت. (نسخه الکترونیکی اش در : http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/2379/gomb_rad.htm یافت می شود). نویسنده این اثر، کتاب های دیگری نیز برشته تحریر درآورده که مجموعه ای کمیاب در رابطه با تاریخچه اجتماعی-نظری بخش های مهم چپ در سطح جهانی است. از جمله کتاب هایش می توان "سوسیالیست ها و جنگ" "Les Socialistes et la guerre"، "پروژه انقلابی" "Le projet révolutionnaire" ریشه های چپ گرائی "Les Origines du gauchisme" (که به انگلیسی تحت عنوان "ریشه های چپ گرائی مدرن" ترجمه شده و در <http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/2379/gomlef01.htm> نیز یافت می شود) نام برد.

خود کتاب "سنت رادیکال" (همانگونه که از یکی دو صفحه آخر همین فصل نیز هویدا است) نقد نسبتاً خاص و ویژه ای به مارکسیسم دارد. در عین حال این فصل معرفی نامه تاریخی-تئوریک پایه ای، مفید و فشرده ای از کمونیسم شورائی را (حداقل برای خواننده فارسی زبان) ارائه می دهد.

یادداشت های نویسنده از سوی ناشر این کتاب در اینترنت بطور بسیار مفیدی گسترش یافته، به همین علت، به همان گونه که ناشر آنرا منتشر ساخته در همین ترجمه آمده است. در موارد ضروری، یادداشت یا توضیح مترجم فارسی با * بصورت زیرنویس آورده شده.

وحید تقوی

مقدمه

تئوری شوراهای کارگری که ریشه در اشکال نوین تضادهای صنعتی دارد، در طی و بلافاصله پس از جنگ جهانی اول شکفته گشت. در میان این اشکال نوین، می توان (به نقد) از اعتصابات غیر قانونی*، اشغال کارخانه و شکل گیری کمیته های نمایندگان کارخانه نام برد.

کل مساله پدیده شوراهای کارگری در حاله ای از تعبیرهای اشتباه آمیز و اسطوره ها پیچیده شده است که موجب احتیاط می گردد. به عنوان مثال، در حالی که ما عموماً میل به پیوند دادن شورا با انقلاب روسیه داریم، مفهوم اصلی شورا -- که بر پایه نقدی رادیکال از تئوری کلاسیک حزب و اتحادیه های کارگری قرار دارد -- در روسیه فرموله نشد (چه در سال ۱۹۰۵ و یا ۱۹۱۷). همچنین، برای مدت زمانی طولانی شوراهای کارگری به مثابه نهادی معرفی می شدند که از درون جنبش انقلابی توده ای بطور خودانگیخته پدید می آیند و تجسم خودمختاری توده ها نسبت به سازمان های خود پرولتاریا می باشند. این تعریف اما فقط در مورد انقلاب روسیه در ۷-۱۹۰۵ کاملاً صحیح می باشد، و باید در نظر داشت که اتحادیه های کارگری در آن زمان هنوز در دوران کودکی خویش بودند و در ضمن بلشویک ها نیز در کارخانه ها نماینده ای نداشتند. از سوی دیگر شوراهای کارگری در سال ۱۹۱۷ از طبیعت بسیار متفاوتی برخوردار بودند (۱)، و بیشتر شبیه به آن نوعی بودند که در اروپای مرکزی رواج داشت. در اینجا واقعیت از افسانه بسیار دور بود. زیرا تمام انواع شوراهای کارگری بر پایه ابتکار و پیشقدمی این یا آن جنبش سوسیالیستی با تفاوت های جزئی با یکدیگر شکل گرفته بودند، یا حداقل توسط آنها کنترل می شدند (۲).

بدین ترتیب، نمی توان مدعی شد که شوراهای عملکردی یا واقعی کاملاً خودمختار را منعکس می ساختند. به هر حال در زمانی که -- با استفاده از اصطلاحی لنینیستی -- آگاهی سوسیال دمکراتیک از تحت تأثیر قرار دادن محیط های طبقه کارگر دور بود، چنین امری غیر قابل تصور می بود.

اما، مانند تمام دوران های اصیل انقلابی، دوره ۲۱-۱۹۱۴ با خود هم دگرگونی های توپيائی واقعیت را به همراه آورد و هم طرح خواسته های جامع تر رهائی را که می باید در حوزه اتوپيائی باقی می ماندند (۳). در دنیای پدیده های مشخص، انسان فقط باید به تحول عظیمی بیاورد که در روش ها، باورهای عمیقاً ریشه دار، عادت ها و سنت های پدید آمد که در طی قرن ۱۹ تغییر نکرده بودند. باید توسعه فعالیت های نوین را نیز در نظر گیرد، مانند دخالت فعال در زندگی اجتماعی و اقتصادی، شرکت فزاینده زنان همه طبقات در دنیای کار، اتکا به نفس سیاسی و

* Wildcat strikes در همه جای این ترجمه به "اعتصابات غیر قانونی" برگردانده شده، که البته در کشورهای مختلف معانی متفاوتی دارد - حتی در کشورهای اروپائی. یعنی اینکه یک اعتصاب ممکن است در کشوری قانونی و در کشوری دیگر غیر قانونی اعلام شود با اینکه در این کشورها "حق اعتصاب" برسمیت شناخته شده است. اما اگر بخواهیم تعریف مشترکی از این واژه در کشورهای که حق اعتصاب برسمیت شناخته شده بدست دهیم، باید گفت: اعتصاب کارگری، تنها بشرط اعلام، تأیید و رسمیت یافتن اتحادیه سراسری کارگری (از جمله بعثت عدم دستیابی به قرارداد سراسری با اتحادیه کارفرماها) قانونی است. در غیر این صورت، حتی اگر اتحادیه سراسری یک شاخه کارگری دست به اعتصاب بزند، این اعتصاب معمولاً غیر قانونی اعلام می شود. در ضمن این واژه بار خودانگیختگی را نیز با خود دارد.

خانوادگی شان، پایان دوران "استاندارد طلائی" و ثبات قیمت ها، تصدیق حقوق ملی و فروریزی سیستم های فئودالی (در شرق و مرکز اروپا). اینها تنها برخی از عواملی هستند که نشانگر بریدن کامل از گذشته می بودند.

روابط اجتماعی بطور گریزناپذیری دچار دگرگونی عمیقی شده بود. یک نسل کامل چه در ارتش و در کارخانه های مهمات سازی، و چه در بخش کشاورزی و بیمارستان ها بسیج شده بود. هنگامی که این جنبش یک بار برای همیشه از جا کنده شد، می باید اثبات می کرد که به مراتب کمتر مطیع تر و بسیار سرکش تر از پیشینیان خویش می باشد. بالاتر از همه اینکه به درون دنیای نگرانی ها و نااطمینانی اقتصادی که برای اعتراض بسیار مستعدتر است، راه گشوده بود. روح ستیزه جوئی و حتی شورش، خود سازمان های کارگری را نیز مصون نمی داشت، زیرا که طرز تلقی و رفتار خود آن سازمان ها در طی این دوره، بشدت تضعیف کننده توشه اطمینانی بود که در دوران پیش از جنگ در میان مبارزه جویان ایجاد کرده بودند.

ناسازه است اما، اتحادیه ها و احزاب کارگری بلافاصله پس از جنگ، هنگامی که اتوریته شان به آسانی زیر سؤال برده می شد، از نظر عددی و نیز دیسیپلینی رشد کردند. شتابی که رهبران کارگری و سوسیالیست برای جمع شدن به دور پرچم ملی شان داشتند، و همکاری بین اتحادیه های کارگری و مقامات نظامی جهت شکستن اعتصابات غیرقانونی در طول جنگ، برای آگاهی طبقه کارگر میزان زیادی بی اعتمادی فراهم ساخت. بدین ترتیب، کارگران از طریق اشکال نوین کنش*، در واقع یک رشته کامل از آرزوهای اتویپائی ای را که توسط انقیاد دیرپای ممکن شده بود برآورده کردند. بدین طریق، درحالیکه دستگاه ها و ایدئولوژی های نوع اقتداری از نظر تعداد هواداران رشد می یافتند، بطور همزمان، اعتبار خود را از دست می دادند. اولین برگ این لولای دولبه که نیم قرن تسلط داشت، همراه بود با *تویپا* شدن (واقعیت یافتن - م) رهبری کارگری. امروز اما شاهد پدیداری خواسته خودمختاری ای هستیم که به نقد در سال های ۲۱-۱۹۱۷ در حالت جنینی یافت می شدند (لبه دوم - م).

نهادهایی که در این دوره بر پا گشتند و در قیاس با آنچه که اکنون یک سنت واقعی طبقه کارگر گشته نوآوری مثبتی می باشند که در این دوگانگی شریک بودند. زیرا که بیشتر مواقع شوراهای کارگری تحت کنترل سندیکالیست ها یا سوسیالیست های مبارزه جو بودند. اما شوراهای کارگری بمنابئه یک *پروژه* (خودانگیختگی و شرایط غیر قابل پیش بینی ظاهر شدنش شاهد این مدعا است که) اتویپای مشخصی است، که بی اعتنا به چگونگی (وضعیت) نهادین گشتن شوراها است و آنرا انکار می کند. شوراهای کارگری در این اشکال (نه فوراً قابل تشخیص) مجازی وجود دارد، [یعنی] خواسته ای برای خودمختاری که خود را به محور توجه تحمیل کرده است.

* Action در این ترجمه این واژه به "کنش" برگردانده شده است. در انگلیسی workers action شامل هر کدام از (و همه) انواع مبارزات عملی کارگری از جمله پیکت گذاری، کندکاری، تظاهرات، اعتصاب و شورش و غیره می شود. اما چنین واژه ای در ادبیات چپ، بیشتر در موارد حرکات کارگری مستقل از اتحادیه ها - بخصوص در متن حاضر - استفاده می شود، از جمله اعتصابات غیرقانونی، تظاهرات ها، شورش های خیابانی و غیره.

اصالت جنبش شوراگرایی* در درکش از جریان تکامل آینده نهفته است. علیرغم اینکه کار تئوریک آن فقط بر پایهٔ نمودها ایجاد گشته بود، اما قطعاً بر پایهٔ توهم بنا نگشت. صحیح است، در شرایط مهیج انقلابی آن سال‌ها، اجتناب از پیروزمندگرائی مشکل بود. برخی حتی تا آنجا پیش رفتند که هر شورای کارگری ای را شکلی از مخالفت با رهبری کارگری جا افتاده می‌شناختند؛ بدین سان، به دگماتیسمی لغزیدند که بخش وسیعی از ایدئولوژی شورائی را مارک دار کرده است. در نتیجه، پیش از بررسی تئوری شورائی‌ها و شرایط تولد آن در جزئیات، نگرستن به زمینهٔ واقعی ای که در آن این اعتصابات، شوراها، سرکشی‌ها، و شورش‌ها رشد یافتند، خالی از فایده نیست.

* Councilists در اینجا به "شوراگراها" برگردانده شده است. منظور نویسنده اما از این واژه، همانگونه که در این نوشته پیدا است، کمونیست های شورائی می باشد.

جنگ جهانی اول و ظهور اشکال نوین مبارزه کارگران

در اکثر کشورهای درگیر در جنگ، موقعیت اگر نه انقلابی، پیشا-انقلابی بود. اما اگر روسیه را کنار نهم، سه نوع موقعیت اجتماعی را در می یابیم. در آلمان و اتریش، شوراهای کارگری تمام منطقه را در بر گرفته و خواهان حداقل بخشی از قدرت بودند؛ در باواریا* و مجارستان، آنها سیاست رسمی و قدرت اجتماعی رسمی را در مجمع عمومی بکار بستند؛ در حالیکه در انگلستان و ایتالیا، حتی اگر شوراها هیچ قدرت سیاسی نداشتند، با این حال، به یک جنبش شورائی غیر قابل چشم پوشی توسعه یافتند.

شوراهای کارگری در نوامبر ۱۹۱۸ در اتریش و بطور همزمان در آلمان خود را ظاهر ساختند. آنها بسرعت برای دربرگیری اغلب مناطق کشور گسترش یافتند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق این سازمان ها به ابتکار حزب سوسیالیست شکل گرفته بودند و تعداد فراوانی مبارز سوسیالیست در بالاترین ارگان های شوراها -- کمیته های اجرائی -- نمایندگی داشتند. فراتر اینکه شوراهای اتریش هیچگاه در موقعیت بدست گیری قدرت نبودند، و همینجا تفاوت اصلی آن با آلمان قرار دارد. انقلاب، اگر که انقلابی بود، در چارچوب دولت و پارلمانتاریسم بوقوع پیوست (۴).

از سوی دیگر، در آلمان شوراها سرشتی نهاد-قانونی داشتند. اولین مورد بروز این ویژه گی، در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸ بود، هنگامی که شورای عالی کارگران و سربازان برلین ترکیب حکومت جدید را تأیید کرد، که پیامدش انتقال قدرت اجرائی در ۲۳ نوامبر به حکومت بود (۵). به همان گونه، یک ماه بعد کنگره شوراهای پان-آلمان، قدرت خود را بدست مجلس موسسان آینده سپرد که بعد به آن رای داد.

واقعیت اما پیچیده تر از آنچه که در این اشکال قضائی نشان می دهند بود. بحران در نتیجه تعادل بین قدرت سیاسی و سرشت شوراهای کارگران در آلمان پدیدار گشت. این آخری با پیدایش جنبش اعتصابی و شورش در اتریش که از سال ۱۹۱۷ به تمام کشور سرایت کرده بود، خود را ظاهر ساخت. این اعتصابات، کارفرمایان را که نمی خواستند علیرغم افزایش قیمت ها، حقوق ها را افزایش دهند، و نیز حکومت را که هیچ اقدامی برای پایان دادن به جنگ نمی کرد، هدف می گرفتند. این اعتصابات اما علیه سوسیال دمکراسی و اتحادیه های کارگری نیز بودند. بسیار پیشتر، یعنی در ماه آگوست ۱۹۱۴، SPD (حزب سوسیال دمکراتیک آلمان) یک سیاست همکاری با دولت پادشاهی آلمان اتخاذ کرده بود؛ اما مدت زیادی به طول نکشید تا به این حزب هم بمتابه یک گروهگان و هم بعنوان تضمینی برای حکومت نگریسته شود. حقیقت دارد، رهبران از سیاست "جنگ تا به آخر" حمایت می کردند. مانند اتحادیه های کارگری آنها مواضعی اتخاذ کردند تا در طول جنگ از هرگونه درگیری در مناطق صنعتی اجتناب شود. و این که کمیسیون عمومی (General- Kommission) ارگان عالی شان) برای از بین بردن توقف کار با مقامات ارتشی و کارفرمایان به تلاش مشترکی دست می زد، منظره ای غیر عادی نبود. در نتیجه،

* Bavaria کشوری (اکنون منطقه ای) در جنوب شرقی آلمان که پیش از جنگ جهانی اول هم مرز آلمان، مجارستان و چک بود.

موج اعتصاباتى که آلمان را تحت تاثیر قرار می داد، از ماه آوریل ۱۹۱۷ به بعد رنگی ضد اتحادیه ای به خود گرفت. اعتصابات غیر قانونی با فرکانس فزاینده ای تا پایان جنگ بوجود آمدند، اما فقط برای این که از آن لحظه به بعد با قدرت عظیم تری گسترش یابند(۶).

این کنش های "غیر قانونی" ساختار های کهنه اتحادیه ای را از کارخانه رویدند. بجای آنها، کارگران نمایندگانی انتخاب کردند که جوابگوی پائین دستی ها بوده و با هیرارشی موجود خصومت می ورزیدند. نمایندگان در کمیته های کاری (Betriebsräte) گرد هم می آمدند، و پیش در آمد مناسبی برای شوراها بودند که بر همان پایه اما برای مقاصد سیاسی انتخاب می شدند(۷). در حالیکه می توان به وجود شوراها بسیار پیشتر یعنی در بهار ۱۹۱۷ اشاره کرد، اما تنها در پائیز ۱۹۱۸ بود که شوراها چنان گسترش وسیعی یافتند که در انتظار عموم، تجسم جنبش توده ای انقلابی بودند(۸). طغیان های در نیروی دریائی جرقة ای بود به جنبشی که حداقل یک سال در قلیان بود. غیر نظامیان برای جذب شدن به شوراها بی تاب بودند، و با آغاز از بنادر بزرگ (کیل، هامبورگ، برمن) هر شهر و هر منطقه ای شروع به انتخاب شوراهاى کارگران و سربازان --یا کارگران و دهقانان-- کردند.

شکی نمی توان داشت که این شوراها در ابتدا بطور خودانگیخته پدید آمدند، اما بزودی با سر و سامان یافتن وضعیت، و در فاصله ماه دسامبر ۱۹۱۸ تا ژانویه ۱۹۱۹، به نقد این امکان دست داد که بتوان به مسائل رسیدگی نمود و سه دسته شورا را از یکدیگر باز شناخت.

در اکثر شهرهای کوچک و متوسط، ابتکار عمل در دست تشکیلات محلی SPD (عموماً در همکاری یا توافق با شاخه محلی اتحادیه ها) بود، که یا توسط زمینه سازی برای انتخاب یک شورا از طریق دست بالا کردن در جمع توده ای، و یا توسط معرفی خود کاندیداها صورت می گرفت. در مناطق روستائی، شوراها اغلب بدون شرکت احزاب سوسیالیست شکل می گرفتند، و نمایندگان بورژوازی یا زمین داران در این شوراها کمیاب نبودند(۹).

در شهرهای بزرگ، بخصوص در شهرهای صنعتی، SPD با USPD (حزب سوسیال دمکراتیک مستقل، مولد پاسیفیسم دوران جنگ) برای کنترل یک شورا یا تشکیل آن ائتلاف می کرد. آنجا که این احزاب ابتکار عمل را در دست نداشتند، ترتیبی می دادند که خودشان برای کمیته های اجرائی با تعداد کافی انتخاب شوند، حتی در ناب ترین شکل دمکراسی کارگری یعنی هنگامی که شوراها توسط نمایندگان کارخانه انتخاب می شدند. با اینحال، در برخی از شهرهای بزرگ "رادیکال های جناح چپی" یعنی جناح انقلابی سوسیال دمکراسی بود که از نفوذ برتر خویش استفاده می کرد. اما عموماً SPD سازمان های شورائی را کنترل می نمود (۱۰).

از زاویه کشور به مثابه یک کل، دو شورا از اهمیت ویژه ای برخوردار بود: شورای عالی برلین و شورای پان-آلمان که بر پایه انتخابات کشوری تشکیل می شدند. بدین ترتیب، از ۴۸۹ نماینده ارسالی به کنگره شوراهای کارگران و سربازان (۲۰-۱۶ دسامبر ۱۹۱۸)، ۲۹۲ نماینده به SPD، ۸۴ نماینده به USPD و تنها ۱۰ نماینده متعلق به اسپارتاکیست ها بود.

از این بررسی سریع ممکن است نتیجه شود که گسترش شوراها به خودی خود توضیح دهنده هیچ پروژه ای نیست که فراتر از بنیان گذاری یک جمهوری دمکراتیک در چارچوب رژیم سرمایه داری باشد (۱۱). در حالی که این حقیقت دارد که از اواسط ماه نوامبر به بعد، شوراها شروع به جایگزینی مقامات محلی و منطقه ای در تمام آلمان کردند، اما با این وجود، مدیریت در پست های خود بجا ماند و قدرت اجتماعی زمین داران و صاحبان صنایع دست نخورده باقی ماند. در چارچوب این سیستم قدرتی بود که تغییرات در رژیم سیاسی به انجام رسید؛ تغییراتی که توسط شوراها تصدیق شد. به علاوه، ارگان اجرائی ملی شوراها وظیفه تدوین قانون اساسی برای جمهوری آلمان را به یک مجمع پارلمانی محول ساخت.

این واقعیت که شوراها تقریباً بطور کامل تحت تسلط SPD بودند، بر پایه وجود یک تعادل قدرت بین احزاب مختلف و گروه های انقلابی بود. اما اگر شوراها خارج از احزاب و اتحادیه ها -- که نمایندگانشان در کمیته های اجرائی آنها پخش شده بودند -- وجود نداشتند، کمتر بدلیل وجود سازمان های کارگری و بیشتر بدلیل محدودیت های گریزناپذیر هرگونه تلاش برای فائق آمدن بر آگاهی سوسیال دمکراتیک در آن زمان می باشد. رادیکالیسم هنوز می توانست خود را فقط در اشکال پروژه کمیته های کارخانه و شوراهای کارگران ابراز کند.

انسان به فکر فرو می رود که آیا این نکته در مورد آن کشورهایی که شوراها هر دو قدرت اجتماعی و سیاسی را بدست گرفتند نیز صدق می کند، چنانکه در دوره کوتاهی در باواریا و مجارستان نیز چنین موردی پیش آمد.

سلطنت باواریا در ۷ نوامبر سقوط کرد و کورت ایسنر جمهوری ای را اعلام کرد که مصمم بود که باید در خطوطی دمکراتیک سازماندهی شود. پنج ماه بعد او توسط اولین جمهوری شوروی به ریاست ارنست تولر بر کنار شد که این آخری نیز به نوبه خود برای دومین جمهوری شوروی با اوگنه لوینه ی کمونیست در رهبری اش راه گشود. نقش شوراها در این رژیم های چرخ فلکی، به سکوی تبلیغات عقاید برای تجسم یافتن مبارزات بین حزبی کاهش یافته بود. چرا که در اینجا نیز، قدرت واقعی در دست SPD و USPD بود که بزودی حزب کمونیست تازه تاسیس نیز به آنها پیوست. بدین طریق، هر دو حکومت موقت ایسنر و شورای کمیسارهای خلق لوینه از یک ائتلاف احزاب با یکدیگر نتیجه شدند -- به لطف نقش تسمه اتصالی که توسط سوسیالیست های مستقل ایفا شد. علیرغم حضور آنارشویست ها، خود شوراها انعکاس دهنده این شکاف های حزبی بودند (۱۲).

وضعیت اما در مجارستان متفاوت بود، از آنجا که خود رژیم سیاسی-اجتماعی اش لرزان بود. اقدامات ملی کردن و بازتقسیم زمین برنامه ریزی شده بودند، حتی اگر که در طول ۱۳۳ روز عمر جمهوری شوروی مجارستان (۲۲ مارچ - ۲ آگوست ۱۹۱۹) به اجتماعی شدن اصیلی ختم نگردید.

اهمیت شوراها در مجارستان باید با توجه به موقعیت خارجی از سوئی، و نیروهای سیاسی حاضر در محیط کار از سوی دیگر تحلیل شود. این شرایط قبل و بعد از تاسیس رژیم شوروی مجارستان متفاوت بودند.

پیدایش شوراها در طی جنگ (۱۳) منطق با رشد رادیکالیسم در کشورهای درگیر در جنگ است. از ماه نوامبر ۱۹۱۷ به بعد، در کارخانجات اصلی اعتصابات خشونت آمیز و خرابکاری رخ داد، و اعتصابات عمومی در ماه ژوئن ۱۹۱۸ اقتصاد را به حال رکود کشاندند. اینها اعتصابات بسیار تند و تیزی بودند که کاراکتر سیاسی شان قطعی تر از سایر کشورها بود. ادامه فشار از جانب کارگران به رادیکالیسم فزاینده ای منجر شد. در ژانویه سال ۱۹۱۹ چندین کارخانه از صاحبانشان مصادره و توسط شوراهای محلی کارگران اداره شدند (۱۴). علیرغم وجود اقلیتی تهاجمی که مستقیماً اتحادیه ها را مورد تهاجم قرار می داد، اتحادیه ها از مدت ها پیش بطور استواری پایه گذاری شده بودند و نهادی حیاتی را در زندگی طبقه کارگر تشکیل می دادند. اتحادیه ها همراه با حزب سوسیالیست، شورای کارگران بوداپست، یعنی تنها شورائی که نقش سیاسی مهمی ایفا می نمود را کنترل می کردند. بدین ترتیب، این شورا از حکومت کاونت کارولی که در آن سوسیالیست ها نمایندگی داشتند حمایت کرد، و تمام اقداماتی که از جانب رهبران سوسیال دمکرات ارائه می شد را تأیید کرد، بویژه ائتلاف با گروه کمونیست را که خواستار ایجاد یک رژیم شورائی بود.

بدین طریق، تاسیس چنین رژیمی در مجارستان بیشتر به نظر می رسید که عملیاتی بود که بطور مصنوعی توسط گروه های مبلغی که حول بلاکون گرد آمده بودند انجام گرفت، کسانی که در طی دوران زندان شان در روسیه قدری آموزش سیاسی گرفته بودند. تحت فشار تهدید اشغال از طرف قدرت های متحد (آنتانت)، سوسیالیست ها به همراه رهبران کمونیست حکومت تشکیل دادند، و بدین ترتیب کمونیست ها را از اهدافی دور ساختند که خود مدتی پیشتر طرح شان را برای آنها جایز شمرده بودند.

در جمهوری نوین عالی ترین مقام توسط شورای بوداپست نمایندگی می شد. بدنبال انتخابات ماه آوریل ۱۹۱۹، کمیته اجرائی این شورا، شامل ۸۰ عضو می شد که ۲۴ نفر کمونیست و ۵۶ نفر سوسیالیست بودند (۱۵). بدین ترتیب، رژیم نوین از همان ابتدا بر پایه سازی بین کمونیست ها و سوسیالیست ها بنا شد، که این آخری در تمام موارد مورد مشاجره تصمیم گیرنده بود (۱۶).

ناسازه است اما، علت اینکه سوسیالیست ها آنچه که در شرایطی دیگر ممکن بود معامله ای بسیار ضعیف به نظر رسد را پذیرفتند، آنهم علیرغم اینکه هم کمونیست ها قوی تر بودند و هم تثبیت شده تر، این بود که آنها از جانب چپ بخاطر فقدان یک سیاست خارجی که قادر باشد ناسیونالیسم اکثر شهروندان را ارضا سازد مورد حمله قرار می گرفتند. پروژه بلشویکی ایجاد یک حکومت شورائی مانند آنچه در روسیه بود، به کناری نهاده شد؛ بلاکون کمیسار امور خارجه، تلاش کرد تا مجارستان را از موقعیت دشوارش، یعنی رودروئی با قدرت های متحد (آنتانت) و ادعاهای ارضی همسایگان اش رها سازد. پس از ناکامی از گشودن این گره کور بلاکون و گروه اش مجبور شدند تا قدرت را ترک کنند؛ همچنین خود نشان دادند که ناتوان از پیشبرد راه حلی "سوپرکتیو" در کشوری می باشند که موقعیت "ابژکتیو" اش (اهمیت مناطق شهری، اتحادیه های مستحکم پابرجا، و یک حزب سوسیالیست بسیار میانه رو) به نفع آنها نیست.

در صحنه منطقه ای، در تمام طول این دوره، مدیریت قدیم به اعمال اتوریته خویش ادامه داد؛ از نظر کشوری شوراها خارج از احزاب وجود نداشتند، احزابی که این شوراها ابزارشان بودند.

در حالی که در مجارستان با وجود رژیم "شوروی" اش هیچگونه ایدئولوژی شورائی جدا از طرح بلشویکی بلاکون وجود نداشت، انگلستان یک جنبش اصیل به نفع ابراز خودمختار و آزاد کارگران را تجربه کرد. این جنبش که بعنوان "جنبش سخنگویان کارخانه" * شناخته شد، دو پدیده متفاوت را با یکدیگر تلفیق نمود.

از یک سو، پیش از جنگ، حزب کارگر سوسیالیست و سوسیالیست های گیلد * به نفع کنترل کارگری تبلیغ می کردند. اما این هنوز فقط یک برنامه آبکی بود برای اینکه به کارگران برخی حقوق در اداره کارخانه شان داده شود، و علیرغم اینکه در هر دو پروژه تصریح شده بود که کارگران توسط اتحادیه شان نمایندگی خواهند شد، این آخری بطور قاطعی با هر گونه طرح اینچنینی مخالفت نمود (۱۷). اما این ایده از طرف کارگران فلزکار و کارگران معدن با استقبال گرمی مواجه گشت که کنگره اتحادیه کارگران در سال ۱۹۱۸ با پذیرفتن اصل کنترل مشترک برای آن صناعی که ملی کردنشان خواسته شده بود، پایان یافت.

از سوی دیگر، دوره جنگ، زمانی برای یک آژیتاسیون عظیم نیز بود، بخصوص در بین کارگران مهمات و معدنچیان. اکثر رهبران اتحادیه ای از حکومت ملی و سیاست های جنگی اش تماماً حمایت کردند! (۱۸) علاوه بر این، از آنجا که اتحادیه های کارگری تصمیم گرفته بودند از هرگونه خواست اضافه دستمزدی که توأم با اعتصاب باشد اجتناب ورزند، کارگران احساس کردند، برای اینکه صدایشان شنیده شود، مجبورند که به سخنگویان کارخانه (که در اصل از نظر موقعیت، کمی بالاتر از مامورین عضوگیری اتحادیه ها بودند، اما حق مذاکره نیز نداشتند) روی آورند.

بدنبال دو ابتکار توسط اتحادیه ها، نارضایتی در سال ۱۹۱۵ به اوج خود رسید: از سوئی اتحادیه ها متعهد به یک "صلح صنعتی موقتی" شده بودند، و از سوی دیگر بر سیاست "رقیق سازی" (یعنی سیاست استخدام کارگران نیمه یا غیر ماهر، برای انجام کارهایی که مهارت می خواهد) در کارخانه های مهمات سازی چشم فرو بسته بودند. اعتصابات کارگران صنایع فلز کلایدساید (در اوایل سال ۱۹۱۵) سخنگویان کارخانه را در نقش جدید و

* Shop-steward به معنی فردی است که از طرف کارگران همکار در کارخانه یا کارگاه بعنوان سخنگو در مقابل کارفرما انتخاب می شود. از این رو "shop stewards' movment" در این نوشته به "جنبش سخنگویان کارخانه" ترجمه می گردد. لازم به تذکر است آنچه در بریتانیا به عنوان shop-steward شناخته یا خوانده می شود با مفهومی که در اوایل قرن ۲۰ داشت بسیار متفاوت است. مهمترین تفاوت به داشتن حق مذاکره و تصمیم گیری مربوط می شود که اکنون اینها اکثراً، اگر نه همه، این حق را دارند اما در آن زمان نداشتند.

** Guilds Socialists سوسیالیست های گیلد. این سوسیالیسم نام گرایش یا مکتبی در جنبش کارگری انگلستان بود. از دید این گرایش، دولت باید حق مالکیت بر ابزار تولید را در دست خود گیرد و از منافع مصرف کنندگان حمایت کند، در حالی که اتحادیه های کارگری (که آنها را گلید خطاب می کردند) باید مدیریت تولید را در دست گیرند. گفته می شود که سوسیالیست های گلید نقش بسیار مهمی در توسعه تئوری های سوسیال دمکراسی در سال های ۲۵-۱۹۰۵ ایفا کردند.

"غیرقانونی" شان تأیید کرد؛ اکنون که آنها در کمیته های کارگران سازمان یافته بودند، بیان مخالفت پائین دستی ها با هرگونه اتوریتته ای بودند، چه کارفرماها، و چه اتحادیه ها.

اعتصاب کلایدساید با درگیری های دیگر در بخش های دیگر اقتصاد ادامه یافت رشته لاینقطعی از توقف کار و تقابل های خشونت آمیز، بین فاصله زمانی شروع اعتصابات بزرگ ماه می ۱۹۱۷ (که از صنعت مهمات شروع شده بود) و اعتصاب معدنچیان در ۱۹۲۰ به اجرا درآمد؛ جنبش سخنگویان کارخانه در تمام این جدال ها نقشی هدایت کننده داشتند (۱۹). هر کارخانه و هر منطقه ای کمیته های کارگران خود را تشکیل می داد، و نمایندگان برمنائی غیر اتحادیه ای انتخاب می شدند. در اغلب موارد، این جنبش ها که ریشه در پائین دستی ها داشتند، با سازمان های موجود به منازعه می افتادند (۲۰).

این پدیده در سه-چهار سال ابتدای حیات اش بسیار گسترش یافت. بعد از سال ۱۹۱۸ بخصوص بین کارگران صنایع فلز این جنبش بطور پرقدرتی توسعه یافت. از بسیار پیش تر، یعنی از نوامبر ۱۹۱۶ رهبران کمیته مناطق شروع به ایجاد ساختاری ملی نمودند، و در ماه آگوست ۱۹۱۷ کنفرانسی با بیست و سه کمیته برگزار شد، اما کمیته ها میزان زیادی از خودمختاری خود را حفظ کردند.

همانند موضوعاتی که مکرراً توسط جنبش سخنگویان مورد بحث قرار گرفت، ما باید بین دو بخش از این جنبش تفاوت قائل شویم: بین آنهایی که ماهیتاً از جنس خود جنبش بودند، که خواستار نمایندگی مستقیم پائین دستی ها، کنترل صنعت توسط خود کارگران، و حتی نفی دولت سرمایه داری بودند؛ و آنهایی که بزودی در آینده ای نه چندان دور توسط رهبری ملی تبلیغ می شدند. این آخری بیشتر کاراکتری از نظر سیاسی مهرخورده داشت، و مشغول همه گیر ساختن شعارهایی بود که از بلشویک های روسی سرچشمه می گرفت. با گذشت زمان فاصله بین نیروی محرکه اولیه جنبش و شورای ملی بیشتر شد. در حالیکه جنبش پائین دستی ها پس از پایان جنگ افت می کرد، بیشتر نمایندگان و کمیته ها جذب اتحادیه ها می شدند. رهبران که اکنون گروهی مجزا تشکیل داده بودند، پیوستن به حزب کمونیست را ترغیب می کردند. اما مطالبات ایدئولوژیکی سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۶ (کنترل کارگری، تشکیل تشکیلات های کارخانه، نفی دولت) دور شده ایم. اکنون شعارها تسخیر دولت، ساختن سوسیالیسم دولتی و ساختن حزب کمونیست شده بودند. در سال ۱۹۲۱ هنگامی که کنفرانس ملی جنبش سخنگویان کارخانه اعلام کرد که بدون دولت سوسیالیستی، پرولتاریا به تنهایی قادر نیست که تولید را اداره کند، این دگرگونی کامل شد. از اتحادیه ها اعاده حیثیت شد، و آکسیون سیاسی در مفهوم محدود در دستور روز قرار گرفت (۲۱).

چنانکه مشاهده می شود، جنبش سخنگویان کارخانه و پائین دستی ها، در سالهای اولیه اش و پیش از اینکه پروژه سیاسی دقیقی را مجسم سازد، فقط یک چیز واقعاً رادیکال و بدیع بود. محدودیت اش از شرایطی سرچشمه می گرفت که در آن متولد شده بود: مسأله پیچیده سیاست رقیق سازی بدنبال پایان خصومت ها و بازگشت اتحادیه ها به موقعیت انحصاری و سرجوخه ای خود، حل شد. در هر صورت محدودیت های آگاهی رادیکال این جنبش، از

نوع طبقه کارگر بشدت لایه بندی شده بود. برای ظهور مجدد اعتصابات غیرقانونی و جنبش شورشگر سخنگویان کارخانه که خواستار خودمختاری طبقه ای همپراز و همگون باشد، می باید نیم قرن دیگر طی می گشت.

در ایتالیا خیزش موج انقلابی منجر به تولد برخی تفکرات اصیل در رابطه با نقش شوراها و مبارزه کارگران شد. دوران پس از جنگ بخصوص مهر جدال های بین روسا و کارگران را بر پیشانی داشت. با نزدیک شدن به اواسط سال ۱۹۱۹ اعتصابات تشدید گشتند (کارگران فلز در شمال، کارگران کشاورزی، حروف چینی، بافندگی و ملوانان) (۲۲). بحران اقتصادی، بیکاری و مساله مرخص شدن سربازان، همه و همه دست به دست هم دادند تا موقعیتی انفجاری را فراهم آورند: هر چیزی ممکن به نظر می رسید، بخصوص با توجه به اینکه اکثریت حزب سوسیالیست (PSI) "ماکزیمالیست" یعنی انقلابی بودند، و از شرکت در هرگونه حکومت بورژوائی امتناء می ورزیدند. اولین اشغال های کارخانه در ماه مارس ۱۹۱۹، در منطقه برگامو بوقوع پیوست، کمیته کارخانه کنترل تولید را آنجا بدست گرفت (۲۳). در اواخر سال ۱۹۱۹ شبکه ای از شوراها در صنایع فلز منطقه پیدمونتس ۱۵۰,۰۰۰ کارگر را در بر می گرفت. در ماه آوریل ۱۹۲۰ در ارتباط با زمان قانونی کار (که در زمان جنگ معرفی شده بود و کارفرماها نگران لغو شدن آن بودند) در منطقه تورین یک اعتصاب عمومی در گرفت. این اعتصاب در واقع بسرعت سیاسی شد، کارفرماها به شکلی استثنائی از خود سخت گیری نشان دادند و از به رسمیت شناختن نمایندگان کارگری غیر اتحادیه ای امتناع ورزیدند. این جنبش اعتصابی با مقاومت فدراسیون کارگران فلز (FIOM) که با کمیته های کارخانه خصومت می ورزید نیز روبرو گردید. با امتناء PSI جهت فراخوان برای گسترش اعتصاب به کل ایتالیا، این جدال با سازشی که بسیار دور از رضایت کارگران فلز تورین بود، خاتمه یافت.

از سوی دیگر، اعتصاب ماه سپتامبر ۱۹۲۰ در منطقه میلان شروع شد و به کل ایتالیا سرایت نمود. واقعاً در همه جا با اشغال کارخانه و حتی کنترل کارگری همراه بود. این بار اما اعتصاب توسط FIOM بعنوان سلاحی تاکتیکی با هدف شکستن حربه کارفرماها در رابطه با بستن کارخانه Lock-out فراخوانده شده بود؛ و یقیناً جنبشی خودانگیخته و خودمختار نبود (۲۴). این اعتصابات نیز با تسلیم پایان یافت: قانون "کنترل کارگری" که وعده داده شده بود، هیچگاه رنگ روز بخود ندید.

با این وجود، پدیده تشکیلات پائین دستی ها، در ایتالیا قوی تر و گسترده تر از هر جای دیگری بود. واقعیتی است که کشور و فضای حاکم، حالتی انفجاری داشت، بویژه زود-هنگامی توسعه فاشیسم، نشانه خوبی از نزدیک شدن انقلاب اجتماعی بود. در فضای تب آلود حاکم بر تورین در سال ۱۹۱۹ برخی از سوسیالیست های جوان "سخت گیر"، که در جناح چپ افراطی PSI بودند، مجله ای بنام *Ordine Nuovo* را پایه گذاری کردند. کمیته تحریریۀ این مجله، شامل رهبران آیندۀ حزب کمونیست ایتالیا می شد: تولیاتی، تاسکا، تراسینی و گرامشی. نمای کلی مساله شوراها کارگری را ما مدیون این آخری هستیم. گرامشی از روش های نمایندگی کارگری که در طول جنگ پدیدار گشت الهام گرفت، یعنی هنگامی که برای نمایندگان کارگران کاملاً عادی شده بود که با هدف حفظ نظم در کارگاه ها انتخاب شوند. این عملکرد پس از جنگ نیز ادامه یافت، اما تا پیش از فوریه ۱۹۱۹

رسماً به رسمیت شناخته نشده بود، یعنی هنگامی که برای نظارت بر کاربست عادلانه موافقت نامه ای که به تازگی توسط FIOM و کارفرماها در ارتباط با کارگران فلز پیدمونتس به امضا رسیده بود، "کمیسیون های داخلی" تشکیل شد (۲۵).

گرامشی امکان انتقال این کمیسیون ها به شوراها را دریافت؛ یعنی انتقال به سازمان هائی که توسط کل پائین دستی ها (حتی افراد غیر اتحادیه ای) انتخاب می شدند و صلاحیت شان تنها به مسایل مربوط به دستمزد و ساعات و شرایط کار محدود نمی شد (۲۶). او از سال ۱۹۱۸ به مساله نهادهای کارگری مشغول بود، و درس هائی از انقلاب روسیه و جنبش انگلیسی سخنگویان کارخانه، و همچنین از ایده های دانیل دلئون سوسیالیست آمریکائی بیرون کشید. اما علاقه وی به مساله نوسازی اشکال مبارزه طبقاتی، بر پایه نقدی مقدماتی بر اتحادیه های کارگری استوار بود که نوشت: اتحادیه ها به دستگاهی عریض و طویل توسعه یافته اند که با قانون خود زندگی می کنند، و با کارگران بیگانه و نسبت به توده ها عنصری خارجی هستند. اتحادیه ها نمودار دورانی هستند که سرمایه مسلط است. آنها عهده دار کارکردی شده اند که ذاتی رژیم متکی بر مالکیت خصوصی است، زیرا نیروی کار از تحت شرایط تجاری، در بازاری رقابتی به فروش می رسانند. آنها از خدمت کردن به مثابه ابزاری برای نوسازی رادیکال جامعه ناتوان هستند (۲۷).

گرامشی فکر می کرد که حزب نیز برای اشکال جدید مبارزه پرولتاریا مناسب نیست: با حضور داشتن در صحنه سیاسی، حزب همان نقشی را ایفا می کند که اتحادیه ها در حوزه اقتصادی بازی می کنند، یعنی نهادی رقابتی که وجودش مدیون دولت بورژوائی است.

در ادامه، گرامشی توضیح داد که اشکال مدرن مبارزه در شوراها کارگران تجسم یافته اند. برتری شان بر ساختارهای دیگر از این واقعیت نشئت می گیرد که آنها کارگران را در محل کارشان و در موقعیت شان همچون تولیدکنندگان گرد هم می آورند؛ و نه مانند نمونه اتحادیه ها، در نقش شان بعنوان مزدبگیر. شوراها بیانگر نفی مشروعیت سرمایه داری بودند: "خودانگیختگی انقلابی" شان نشانگر این بود که آنها در هر لحظه ای آماده اعلام جنگ طبقاتی بودند (۲۸).

اما شوراها فقط ابزارهای مبارزه نبودند. آنها در جامعه نوین جایگزین سرمایه داران می شدند و تمام کارکردهای مدیریت و اداره را در دست می گرفتند. بعلاوه اینکه، وظیفه شان ارتقاء شرایط تولید و همچنین ارتقاء خود تولید خواهد بود (۲۹).

درک گرامشی برغم نزدیکی در برخی نکات با افکار شوراگرایان آلمانی، اما خالی از ابهامات نبود. بر خلاف آلمانی ها، گرامشی بطور کلی از سوسیالیسم کلاسیک نبرید، سوسیالیسمی که معتقد بود حزب و اتحادیه ها حاوی وظایف انقلابی می باشند. از اینرو، بدنبال شکست اعتصابات ماه آوریل و سپتامبر ۱۹۲۰، او ناامید شده و اعلام داشت که این وظیفه حزب است که فرمان انقلاب را بدهد و نه تجمع اعتصاب کنندگان (البته، منظور از حزب، حزبی اصلاح شده و تجدید سازمان یافته بود). بدین ترتیب نباید نقد وی از حزب را اغراق نمود: هدف خشم وی،

PSI ی تاریخی بود، اما هیچگاه برتری کنش سیاسی *مجزا* را مورد پرسش قرار نداد (۳۰). او همواره وظیفه تسخیر اکثریت درون شوراها را به دوش سوسیالیستها می گذاشت، و این اکثریت قرار بود که در انقلاب نقشی فعال داشته باشد (۳۱). و بالاخره، بدور از نقد نقش اتحادیه ها، او این نکته را که اتحادیه ها کارکردی مفید جهت آموزش و آمادگی برای مبارزه طبقاتی دارا می باشند را برسمیت شناخت (۳۲). احزاب و اتحادیه ها چیزی بیش از کارگزاران (agenti) پرولتاریا برای خدمت گذاری بمثابه ابزار به پیش راندن (propulsione) فرآیند انقلابی نیستند (۳۳).

آیا دوره "خودانگیختگی گرائی" گرامشی که در آن او حتی آنقدر پیش رفت که در رابطه با "خود-رهائی" پرولتاریا سخن بگوید از ایده آل سازی شوراها روسیه (که در رابطه با آنها بدرستی مطلع نبود) منتج می شود (۳۴)؟ آیا از بعضی تاثیرات ناپایدار لیبرتاریائی* سرچشمه می گیرد، از آنجا که آنارشیست های رزمنده در جنبش تورین فعال بودند (۳۵)؟ به هر حال از سال ۱۹۲۱، گرامشی پا جای پای تزه های انترناسیونال سوم در رابطه با شوراها گذارد. در ماه آوریل آن سال نوشت: "حزب عالیترین شکل سازمانی است؛ اتحادیه ها و شوراها کارخانه اشکال واسطه سازمانی هستند" (۳۶). پس از این، اعلام نمود که وظیفه هدایت "خودانگیختگی توده ها" دیگر نباید بعهده شوراها باشد، بلکه باید بعهده حزب باشد، حزبی از نوع بلشویکی آن، متمرکز و با قدرت سازماندهی شده (۳۷). سپس گرامشی رهبر حزب نوپای کمونیست ایتالیا (PCI) شد و مقام بالائی را در کمینترن اشغال کرد؛ دوران شورائی وی می باید که به ته کشوی تاریخ رسمی کمونیستی پرتاب می شد. در هر حال، افکار وی در رابطه با این موضوع با ابهامات فراوانی آمیخته بود، بی پروائی نقداش در رابطه با حزب برای وی بسیار غیر واقعی تر از آن بود که بتواند مسیری جانبی، خارج از کمونیسم ارتدکسی، که او در آستانه اتمام حجت با آن بود، را بررسی کند.

علیرغم موقعیت های مشابه انقلابی در حال غلیان در تعدادی از کشورهای متخاصم، تنها در آلمان بود که با گذشته گسستی قطعی انجام گرفت، آنچه که ما توسعه تئوری شوراها در تقابل با کمونیسم حزبی می یابیم.

* *Libertarian* در فارسی به طرفدار آزادی اراده و آزادی فردی برگردانده شده است. این اصطلاح بویژه به آنارشیست ها و آناکو-سندیکالیست ها اطلاق می گردد - یا اینکه شاید بهتر است گفته شود آنها این اصطلاح را در مورد خود بکار می بردند.

از جناح چپ رادیکالیسم تا جناح چپ کمونیسم

کمونیسم شورانی همراه با خود شوراها متولد نشد، علیرغم اینکه پدیداری شوراها فرمول بندی آنرا نتیجه داد. کمونیسم شورانی بعنوان یک تئوری سیاسی، نقطه اوج یک سنت طولانی اپوزیسیون رادیکال درون جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان و اتحادیه ها را تشکیل می دهد. تضاد با جناح های رفرمیست به قدمت خود سازمان های کارگری سوسیالیست است. اگر ما خود را به دوره بعد از "قانون مربوط با سوسیالیست ها" (۳۸) محدود کنیم، می توانیم مشاهده کنیم که اپوزیسیون جناح چپی نیرومندی بسیار زود، یعنی در سال ۱۸۹۰ در میان صفوف حزب سوسیالیست خود را بعنوان یک وزنه داشت مطرح کرد. سخنگویانش که به "جوان ها" (*Die Junge*) معروف بودند، علیه فضای بوروکراتیک و دیکتاتوری تقریباً حاکم در حزب اعتراض می کردند. آنها مدعی بودند که اصل رهبریت (*Führerprinzip*)، یک رهبری قدرتمند که مخارجش از طرف حزب تامین می گشت را قادر می ساخت تا هر نشانه ای از روح انقلابی را خفه کند و به شرکت در بازی پارلمانی ادامه دهد، زیرا این بازی برایش با ارزش ترین چیزها است. انقلاب اکنون شعاری است که بطور مرتب در رایشتاگ (پارلمان آلمان) تکرار می شود. اما آنوقت، این بازی پارلمانی خالص، به مذاق اساساً رفرمیستی رهبری خوش می آمد. "جوان ها" در کنگره ارفورت (سال ۱۸۹۱) از احزاب اخراج شدند و بعد گروه های مستقل سوسیالیستی تشکیل دادند. آنارشیست ها، آنارکوسندیکالیست ها، و نویسندگان سیاسی معروفی همچون گوستاو لانداور و فریتز کاتر از صفوف این سوسیالیست های مستقل بیرون آمدند.

مبارزه مشابهی نیز در سازمان های اتحادیه کارگری در جریان بود. یک فراکسیون انقلابی و ضد اتوریته، از کنگره هلمبرشتات به بعد، به شدت سانترالیسم سخت و تاکتیک های خالص رفرمیستی رهبری را نقد کرده بود. مخالفین رهبری خواستار خودمختاری سازمان های محلی (از اینجا به آنها "محل گرا" Localist لقب دادند)، دسترسی داشتن به صندوق های مالی اعتصاب، و نیز ابتکار بیشتر برای بخش های پائینی اتحادیه جهت پیشبرد کنش در موسسات صنعتی شده بودند. در سال ۱۸۹۷ آنها موفق شدند که فراکسیونی مستقل ایجاد کنند، که پس از ۱۹۰۷ تحت نفوذ سندیکالیسم انقلابی فرانسوی، ایده های لیبرتاریائی بر آن تسلط یافت.

در اولین سال های قرن بیستم، جریان اپوزیسیون دیگری شروع به توسعه نمود. برغم مارکسیست بودن اما قرائت اش از مارکس و انگلس بسیار رادیکال تر از درک ارتدکسی سوسیال دمکراسی بود *رادیکالیسم جناح چپی* در حالی که به شدت مخالف آنارشیسم بود، نکات مشترک چندی با آنها داشت، از جمله و بخصوص عدم اعتمادش به دستگاه حزب و اعتقادش به خودمختاری فعالیت های توده ها. بدنبال حذف عناصر لیبرتاریائی از سازمان های سوسیالیست و اتحادیه ای، این جریان بود که قبل از جنگ این پرچم را پیش از کمونیسم شورانی بدست گرفت.

در اوایل قرن بیستم درون حزب سوسیال دمکرات آلمان سه جریان فکری وجود داشت. راست رویونیست، بدون اینکه هیچگاه به دین خود به ادوارد برنشتین اعتراف کند، برای سیاستی هم نوع احزاب جناح چپ بورژوازی مانند

حزب رادیکال فرانسوی یا لیبرال های انگلیسی فراخوان می داد. پس از آن، جریان "مارکسیست" مرکز بود که حزب را در کنترل خود داشت و تئوریسین معتبرش کارل کائوتسکی بود. کائوتسکی زیر پوشش اصول اکید ارتدکسی (برعکس رویونیست ها او به اجتناب ناپذیری انقلاب اعتقاد داشت) اتوریته اش را به تاکتیک محافظه کارانه برجسته ای سپرد که به زحمت با آنچه برنشتین فراخوان می داد، تفاوت داشت. گروه سوم افکار، در طی انقلاب روسیه سال های ۷-۱۹۰۵ پدیدار گشت. رادیکال های جناح چپی (*Linksradikalen* یا رادیکال های چپ گرا) که چنین خوانده می شدند، حول روزا لوگزامبورگ که کتابش "اعتصاب توده ای، حزب سیاسی، و اتحادیه های کارگری" در سال ۱۹۰۶ بیرون آمد، گرد آمده بودند (۳۹).

روزا لوگزامبورگ با الهام گیری از تجربه اش از انقلاب روسیه، ایده هائی چند در کتابش ارائه داد که به نقد این ایده ها چندین سال بخصوص مابین تریبونست های هلندی (۴۰) در گردش بودند. او در کتابش نشان می دهد که در روسیه اروپائی، کنش های انقلابی -- اعتصابات، شورش ها، تظاهرات خیابانی -- بطور خود انگیزته بدون تحریک هیچ حزب سیاسی ای پدید آمدند. سوسیال دمکراسی روسی بین پرولتاریا به اندازه کافی جا نیافتاده بود، در نتیجه، کارگران خودشان سازمان هائی بوجود آوردند که موقعیت اقتضا می کرد: کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه، و شوراها. رادیکال بودن این کنش ها توسط وجود حزبی بشدت ساختارمند، یا اتحادیه ای قوی اما خواب آلود مقید نگشت. در آلمان، خودانگیختگی کارگران با بوروکراتیزه شدن تشکیلات توسط بت وارگی سازمانی و آئین رهبری، خفه شد. صدها نفر از اعضا حزب دائمی و مقامات اتحادیه ای، سیاست خود را جدا از مردم و پائین دستی ها به اجرا در آوردند -- از وحشت به خطر افتادن عمارات با عظمت سازمان شان که دیگر برای هیچ هدفی مفید نبود، نسبت به گزینش هرگونه ابتکار شجاعانه بی میل بودند. حفظ وسیله (سازمان) اکنون بر هدف (انقلاب) اولویت یافته بود (۴۱).

لوگزامبورگ در بحثی با کائوتسکی بر این بود که سازمان نه پدیده ای ایستا، بلکه یک فرآیند است: کارگران اشکال تشکیلاتی ای برای خود تدارک می بینند که برای مبارزه شان مناسب ترین اشکال باشند. جدائی مصنوعی کنش سیاسی از کنش اقتصادی، در چنین سازمان هائی غایب است. سیاست های پارلمان گرایانه حزب و سیاست های اتحادیه ای که اکیداً در جهت خواست دستمزد می باشند، زیر گسترش کنش های خودانگیخته ای همچون اعتصابات توده ای خفه می شوند. در سال های ۱۵-۱۹۰۸، هنگامی که رهبری حزب پیشنهاد یک اعتصاب عمومی به مثابه ابزاری برای مبارزه علیه سرکوب جمع هیئت انتخاباتی در پروس را رد کرد، از نظر تاکتیکی این جدل کارا کتر مشخص تری به خود گرفت.

اما، با وجودی که روزا لوگزامبورگ یک تئوری خودانگیختگی توده ای را توسعه داد، تئوری ای که به وی اجازه داد تا رخوت حزب و رفرمیسم ذاتی اش را بی آبرو سازد، اما موفق نشد تمام نتایج سیاسی و تشکیلاتی ای که بدنبال این تئوری می آید را بیرون کشد. لوگزامبورگ تا آخر عمرش مبارزه جوئی باقی ماند که عمیقاً وابسته به حزب توده ها، به هیرارشی، به کنگره ها و پیشنهادهایشان بود، بطور خلاصه، وابسته بود به هر آنچه که جوهر سوسیال دمکراسی پیش از ۱۹۱۴ را بنا می ساخت (۴۲).

هلندی ها، و بویژه آنتون پانه کوک تمام نتایج و بخصوص نتایج سازمانی را از نقد رادیکال شان از سوسیالیسم نوع کائوتسکی بیرون کشیدند. مباحث آنها حول مسأله اعتصاب عمومی، بسیار زودتر، یعنی در سال ۱۹۰۳ انجام گرفت و حمله شان به رفرمیسم SDAPH (حزب کارگران سوسیال دمکراتیک هلند) آنها را به انشعاب از آن حزب و تاسیس حزبی نوین (حزب سوسیال دمکراتیک SPD) در سال ۱۹۰۹ کشاند. این حزب هیچگاه بیش از چند صد فعال به خود جذب نکرد، و در خارج از انترناسیونال دوم ماند (که در هر صورت چنین عضویتی را نیز نمی خواست). این انشعابات اما وسعت واگرایی بین گورتر، پانه کوک و رولاند- هولست را از یک سو، و ترولسترا که وفادار به کائوتسکی بود را از سوی دیگر به نمایش می گذارد (۴۳).

نقد اصلی تریبونست ها از ترولسترا و هواداران هلندی اش در ارتباط با درک کاملاً مکانیکی شان از مارکسیسم بود. پانه کوک می گفت: در حالی که این نکته صحیح است که اهمیت پرولتاریا از جایگاه اش و نقش اش در فرآیند تولید منتج می شود، اما نباید تصور کرد که بروز انقلاب امری گریز ناپذیر است. به همین طریق، سازمان نیز به این دلیل ساده که توده ها را قوی می سازد، نظم می دهد، و اراده هر یک و همه را در اراده ای واحد ترکیب می کند، مهم می باشد. صحیح است، پارلمانتاریسم وسیله ای قدرتمند برای افزایش یکپارچگی طبقه کارگر است. و در کنار این، سندیکالیسم نیز برای برانگیختن کارگران به مبارزه و کشاندن شان به پذیرش نظم طبقاتی لازم است. اما، پانه کوک تاکید می کند که "سوسیالیسم فقط بعثت اینکه همه مردم به برتری اش نسبت به سرمایه داری و انحرافات اش معترف هستند بوقوع نمی پیوندد" (۴۴). طبقه کارگر باید علاوه بر آن به ضرورت مبارزه و سوسیالیسم آگاه باشد. پانه کوک فکر می کرد که این عامل سوژکتیو (ذهنی) دارای اهمیتی فوق العاده است، در حالی که کائوتسکی آنرا نادیده می گرفت. پانه کوک معتقد بود که آگاهی طبقاتی از شرکت در کنش توده ای به رهبری خود کارگران حاصل می گردد. از سوی دیگر پارلمانتاریسم که فعالیت اساسی رهبری بود، مبارزه ای طبقاتی نیست. البته در گذشته چنین فعالیتی وحدت پرولتاریا را ممکن می ساخت، اما هیچگاه نمی توانست به سوسیالیسم منجر شود. در مورد اتحادیه ها هم همینطور است؛ از آنجا که کارکردشان فروش نیروی کار است، اکنون آنها بمشابه نهادی هستند که کاملاً در سیستم سرمایه داری ادغام شده است.

این نقد، پانه کوک را به نسبی کردن نقش حزب و اتحادیه ها کشاند، اما هنوز بدون اینکه آنقدر پیش رود که آنها را از نظر اشکال تاریخی سازمانی و موقعیت تاریخی ای که در آن قرار دارند مورد بررسی قرار دهد. از سوی دیگر، او در بحث اش با کائوتسکی، بین سال های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳، امکان دگرگونی دولت موجود به دولت سوسیالیستی با ابزار یک اکثریت انتخاباتی را نفی کرده، و اعلام نمود که دولت بورژوائی بکلی باید نابود شود (*Vernichtet*) و قدرتش از بین برود (*aufgelöst*) (۴۵).

این انقلاب اما، نمی تواند بصورت صلح آمیزی به انجام رسد؛ نمی تواند با سیاست های محتاطانه رهبران کنونی به وقوع بپیوندد. این انقلاب مستلزم تمام توانائی و اراده پرولتاریای در حال کنش می باشد. پارلمانتاریسم و خواسته های اتحادیه ای دیگر کافی نیستند. اشکال نوین سرمایه داری (انحصارات، کارتل ها، بین المللی شدن تولید و بازار) زمینه ساز اشکال نوین مبارزه یعنی کنش های توده ای شده اند. رفتار منفعلانه "مارکسیست های میانه" از

وحشت شان از اینکه با ابتکارات عملی "بد فکر شده"، توده ها سازمان های صبورانه ساخته شده خویش [یعنی حزب و اتحادیه ها -م] را نابود سازند سرچشمه می گیرد. روسا، با کائوتسکی در راس شان، نقش خویش را بمثابة ترمز کننده و کنترل کننده ابتکارات "غیر قانونی" می دیدند. برای پانه کوک این درک سازمانی، درکی فوق العاده محدود بود که وقت زیادی را صرف اشکال خارجی و ساختار قابل رویت خویش می کند. و همه آنها در شرایطی اتفاق می افتاد که ظهور یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای بزرگ تولیدی، احساس تعلق مشترکی (*Zusammengehörigkeit*) را پدید آورده بود: این عامل روحی است که انسان ها را به سازمانیابی و توسعه ساختارها هدایت می سازد. ممکن است که اشکال خارجی کنار نهاده شوند، اما عامل سوژکتیو نابود نشدنی است (۴۶).

بدین ترتیب، مارکسیست های هلندی در اواخر جنگ، مسیر طولانی ای را در ارتباط با جدائی تئوریک و سازمانی از انترناسیونال دوم پیموده بودند. آنها کاراکتر محدود مبارزه پارلمانی را (هنوز بدون اینکه آنها کاملاً مردود شمارند) و بنیان کاپیتالیستی اتحادیه ها را (که با این وجود بر مفید بودن شان همچنان تاکید داشتند) به نمایش گذارده بودند؛ و نابودی قدرت سیاسی را وظیفه نخست جنبش انقلابی قرار داده بودند. و بالاخره، (صحیح است، همراه با بلغارها و نیز روس ها) نشان داده بودند که امکان جدائی از جنبش سوسیال دمکراتیک وجود دارد. اما فراتر از همه، آنها درس های بجاماندنی ای در رابطه با نسبییت اشکالی که مبارزه طبقاتی می تواند بخود بگیرد را از جنبش های توده ای سال های اخیر (۱۸۹۳، ۱۹۰۳، ۷-۱۹۰۵، ۱۹۱۰) بیرون کشیدند. بدین ترتیب کاملاً طبیعی بود که باید ساختارهای نوین سازمانی ای که طی سال های بلافاصله پس از جنگ پدیدار گشته بودند را برگزینند. جنگ جریان های نهفته درون رادیکالیسم جناح چپ را به جلو کشاند. آنچه که بعنوان نقدی ساده از سوسیالیسم ارتدکسی شروع شده بود، قرار بود که به جنبش اجتماعی و نیز تئوری ای انقلابی بر مبنای خودش توسعه یابد.

دو دسته از عوامل به نفع نکته فوق عمل می کردند. از یک سو جنگ میل سوسیال دمکراسی آلمان برای ترکیب و ادغام در جامعه بورژوازی، و حتی (بعد از سال ۱۹۱۸) ابدی ساختن آن را به اذهان عموم آورد (همین پدیده اما همزمان در دیگر کشورهای متخاصم نیز ظاهر گشت). این در واقع اهمیت اساسی "صلح مدنی" (*Burgfriede*) بود، جایی که SPD با آراء خویش به نفع اعتبارات جنگی، با خودداری از هرگونه مخالفت جدی، تلویحاً سیاست جنگی آلمان را تایید کرد. به موازات این مساله، اتحادیه ها با اجتنابی حساب شده از درگیر شدن در جدال های کارگران صنعتی، و حتی با پیشروی تا همکاری با مقامات ارتشی برای جلوگیری و شکستن اعتصابات که بطور خودانگیخته از سال ۱۹۱۶ در تمام مملکت شروع به غلیان کرده بودند، خود را در جایگاه دشمنان کارگران قرار دادند. خیلی زود روشن شد که مبارزه را فقط ممکن است علیرغم وجود رهبری اتحادیه و علیه آن به پیش برد. بدین ترتیب یک بخش کامل پرولتاریای آلمان نسبت به ایده های اپوزیسیون چپ تاثیرپذیر گشتند (۴۷). در کمتر از سه سال، این اپوزیسیون از یک مشت روشنفکر به یک جنبش توده ای با نفوذ دگرگون شد. در ماه ژوئن ۱۹۱۷، اپوزیسیون چپ پاسخگوی بیش از نیمی از اعتصابات سازمان اتحادیه کارگری بود، و در سال ۱۹۱۷ انشعاب نشان داد که چقدر خود حزب از آن تاثیر گرفته بود.

نمونه انقلاب روسیه و پدیداری شوراهای در مملکت به تئوری جسارت بخشیده و آنرا جهش وار به پیش راندند. تشکیل تشکل های خودمختار، هم در کارخانه ها، و هم در استان ها و شهرها مطابق علل ذکر شده در بالا بود. به محض اینکه رهبران کارگران شروع به اجرا کردن کارکردهای سرکوب گرانه کارفرمایان و پلیس می کردند، هر اعتصاب و هر جنبش به یک شورش تبدیل می شد. بویژه اینکه کوچکترین کنشی در یک کارخانه، تقریباً بطور اتوماتیک به اخراج مقامات اتحادیه ای، توقف پرداخت حق عضویت اتحادیه، و ایجاد فی البداهه ساختارهای موقتی منجر می گشت. از این رو، حتی اگر اعتصابی در مقطع شروع، برای مثال، صرفاً در رابطه با دستمزد شکل گرفته بود، بسرعت به کنشی توسعه می یافت که مسایل سیاسی و اقتصادی در آن برای نابود سازی وضع موجود اجتماعی با آن ترکیب می شد.

تئوری رادیکال جناح چپ، حریصانه از این مثال های خودانگیختگی توده ای تعذیه کرد. سازمان شوراهای بمتابجه بیان مبارزه خودمختار، مفهوم بنیادین رادیکالیسم نوین گردید.

درست از شروع جنگ، مبارزین جناح چپ در صدد برآمدند تا خود را از سوسیال دموکراسی میهن پرست مجزا سازند. در اواخر سال ۱۹۱۴ روزا لوگزامبورگ، اتو روله، فرانس مهرینگ و کارل لیبکنیشت جمع اپوزیسیون کوچکی بنام گروه "انترناسیونال" (*Internationale*) را بوجود آوردند که بعدها بنام "گروه اسپارتاکوس" شناخته شد. لیبکنیشت در سپتامبر سال ۱۹۱۴ با رای دادن علیه اعتبارات نظامی در پارلمان آلمان، با دیسیپلین حزبی وداع گفت، و در بهار سال ۱۹۱۵ اتو روله نیز از پی وی رفت. مخالفت راسخ آنها با جنگ، تمام رادیکال های جناح چپی را که با هر گونه مقام رهبری (*Instanzen*)، رهبران پارلمانی، مقامات مزد بگیر حزب و تبلیغات چی های حزبی دشمنی می ورزیدند، متحد ساخت. اما بزودی در میان صفوف این چپ افراطی واگرایی ظاهر گشت. ریشه های این انشعابات را می توان در دوره پیش تر از این، و رفتار و جایگاه اتخاذ شده در قبال سوسیال دموکراسی ردیابی کرد.

جناح راست، که رهبران اسپارتاکیست ها بعنوان سخنگویانش عمل می کردند (۴۸)، هیچ مایل نبود که از حزب انشعاب کند، زیرا می ترسید که در صورت چنین کاری "خود را از توده ها جدا خواهند ساخت". تاکید بر این استدلال دلیل اکراه شان از بریدن از اشکال کهنه سازمانی و عادت های کهنه انترناسیونال دوم بود، یعنی آنچه که موضوع بدگویی های فراوان در گذشته بود.

این جناح با فراکسیون سانتریست حزب یعنی *Sozialdemokratische Arbeitsgemeinschaft* انجمن کارگری سوسیال دموکراتیک، در ماه آوریل ۱۹۱۷ به یکدیگر پیوستند تا حزب سوسیال دموکراتیک مستقل USPD را تشکیل دهند که خطی بسیار میانه رو داشت و سازمانش به زحمت با SPD تفاوت می کرد.

جناح دیگر افراطی تر بود و فرض های ایدئولوژیک شان را تا نتیجه گیری هایشان دنبال نمودند. رادیکال های افراطی جناح چپی از گروه های محلی مستقل از یکدیگر ساخته شده بودند، علیرغم اینکه برخی از آنها به نقد دژهای اپوزیسیون پیش از جنگ بودند. به عنوان مثال، اینچنین بود گروه برلین که حول مجله *Lichtstrahlen* (به

سردبیری یولیان بورشارت) گرد آمده بودند، گروه برمن حول روزنامه "شهروند برمن" *Bremer-Burger-Zeitung* و سپس نشریه "سیاست کارگری" *Arbeiterpolitik* (با کارل رادک، پل رولیش و یوهان نیف) که بشدت از افکار پانه کوک تاثیر گرفته بود؛ گروه هامبورگ که نشریه "مبارزه" *Kampf* را تحت هدایت هاینریش لافنبرگ و فریتز ولف هایم اداره می کرد. گروه های افراطی دیگر جناح چپی در شهرهای درسدن، فرانکفورت و برونسویک فعال بودند. برخلاف اسپارتاکیست ها که کاملاً از سوسیال دمکرات ها جدا نشده بودند، افراطی ها امیدوار بودند که خود را از نظر سازمانی متمایز سازند. از دیدگاه آنها، وظیفه آتی پرولتاریا ساختن سازمان خود و به جریان انداختن سیاست خویش بود (۴۹).

علیرغم اینکه افراطی ها موفق شدند تمام پل ها (بخصوص پل های مالی) را با حزب خراب کنند، با این حال، تنها در سال ۱۹۲۰ در ساختاری مجزا گرد هم آمدند. اما بسیار زودتر، یعنی در پائیز سال ۱۹۱۵ بعد از اینکه نماینده های گروه های برمن و هامبورگ پیشنهاد لنین در کنفرانس زیمروالد در مورد ایجاد انترناسیونال سوم (سپتامبر ۱۹۱۵) را تأیید کردند، به خود لقب "انترناسیونالی ها" را داده بودند؛ در حالی که اسپارتاکیست ها ترجیح می دادند که ارتباطات خود را با انترناسیونال دوم حفظ کنند.

بنابراین هنگام انقلاب روسیه، انترناسیونالی ها (۵۰) بر پایه دو محور، به روشنی در حال دور شدن از اسپارتاکیست ها بودند. یک محور این بود که آنها خواستار سازمانی بودند با خطوطی متفاوت از اشکال کهنه ای که کلیت شان در USPD یافت می شد. آنها سازمانی می خواستند که از خود مبارزه برخاسته و جهت گیری کنشی (*Aktionsfähigkeit*) داشته باشد (۵۱). دوم اینکه برای نشان دادن بیگانگی کامل خویش با سوسیالیسم سازمان یافته پیشا جنگ، تصمیم داشتند که انترناسیونال نوینی بسازند. پانه کوک در ارگان چپ زیمروالد که همراه با هم وطن اش هنریتا رولاند-هولست سردبیری اش را به عهده داشت، از این ایده ها دفاع می کرد (۵۲).

با انقلاب اکتبر در روسیه، انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ در آلمان، و رشد کمیته های کارخانه و شوراهای کارگری، انترناسیونالی ها بالاخره شکل مشخصی برای سازمان مبارزه شان یافته بودند. روسیه شورائی، با قدرتی که از پائین سرچشمه گرفته بود و به سمت شهرها و شوراهای شهری صعود می کرد، درک خود آنها از دیکتاتوری پرولتاریا را به نمایش گذارده بود (۵۳). آنها در نتیجه اشتیاق شان نسبت به انقلاب روسیه نام خود را تغییر دادند، و در نوامبر، ISD (سوسیالیست های بین الملل آلمان) تبدیل به IKD (کمونیسیت های بین الملل آلمان) شد، که نشریه ای بنام "کمونیسیت" منتشر می کردند که شعار "تمام قدرت بدست شوراها" را تبلیغ می کرد.

بطور ناسازه ای، انقلاب روسیه انترناسیونالی ها و اسپارتاکیست ها را مجدداً به یکدیگر نزدیک نمود، و با چشم انداز گسترش طوفان انقلاب، تصمیم گرفتند که به یکدیگر ملحق شوند و حزب کمونیسیت آلمان KDP را بنا نهادند (۵۴).

در میان ستایش عظیم، کنگره موسس در برلین به تاریخ ۳۱-۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ برگزار شد. این امر برای محو کردن واگرائی ها کافی نبود، و جریان های آنتاگونیستی حول سه مساله تبلور یافتند: چه شکل سازمانی ای باید در

حزب نوین مسلط گردد (تمرکز یا عدم تمرکز همراه با خودمختاری)؟ آیا حزب باید به مجلس موسسان رای دهد (و بدین ترتیب در نهادهای پارلمانی شرکت جوید)؟ و بالاخره، رفتار حزب در قبال اتحادیه های کارگری چگونه باید باشد (ورود به اتحادیه های موجود برای برانگیختن اپوزیسیون از درون، یا ایجاد اتحادیه های نوین یا حتی سازمان هائی اصیل)؟

نمایندگان در کنگره، کمابیش در طول خطوطی که جناح های چپ و راست را درون رادیکال های جناح چپی سابق از یکدیگر جدا می ساخت، به دو بلوک تقسیم شدند. یک اقلیت جناح راستی (روزا لوگزامبورگ، کارل لیبکنیشت، کارل رادک، و پل لوی) از شرکت انتخاباتی، ورود به اتحادیه های موجود و سازمانی متمرکز و با هیرارش حمایت می کردند. علیرغم اینکه (با میانجی گری رادک) این گروه تائید بلشویک ها را با خود داشت، اما با این وجود بسیار وابسته به روح سوسیال دمکراسی بود، و مصمم بود که آن را در حزب نوین جاودانه سازد. از سوی دیگر، اکثریت بعنوان وارث متهورانه ترین موضوعات رادیکالیسم جناح چپی هویدا گشت. این اکثریت، اکثر گروه های افراطی (گروه های برمن، هامبورگ، درسدن، انترناسیونالی ها و غیره) و نیز جناح چپ اسپارتاکیست ها که برای اولین بار مخالفت خود را با رهبران شان ابراز داشتند، را در بر می گرفت (۵۵).

این سردرگمی میان اسپارتاکیست ها (با شروع از رهبران شان) و جناح انقلابی رادیکال های جناح چپی در سال های پس از آن، بخصوص توسط تاریخ نگاران کمونیست دامن زده شد. در واقعیت اما، اسپارتاکیست ها، بویژه وقتی که موضوع تاکتیک ها در میان بود، همواره محتاط تر از انترناسیونالی ها بودند. درست از کنگره افتتاحی روشن بود که اولی ها (اسپارتاکیست ها) مصمم بودند تا حزبی توده ای ایجاد کنند که بتوانند نقشی در حیات سیاسی نهاد جمهوری وایمار آینده ایفا کند؛ در حالی که دومی ها، انترناسیونالی ها، بیشتر مایل بودند عطش خود را برای کنش انقلابی در شکل کاملاً نوینی از سازمان متبلور سازند.

این "همزیستی" (*menage à deux*) ناخوش آیند می باید تا اخراج گروه (اکثریت در آن زمان!) که بعد به کمونیست های چپ (*Linkskommunisten*) معروف شدند، در کنگره هایدلبرگ (اکتبر ۱۹۱۹) ادامه می یافت.

در آوریل ۱۹۲۰ گروه اخراجی، KAPD (حزب کمونیست کارگران آلمان) را ایجاد کردند. درست از آغاز شکل گیری اش ۳۸,۰۰۰ نفر، یا بیش از نیمی از اعضای KAP عضو داشت، که سپس حیات اش به خشکی گرائید تا زمانی که با اکثریت حزب USPD (در دسامبر ۱۹۲۰) ادغام شد. این آخری با خود حدود ۳۰۰,۰۰۰ مبارزه جو جهیزیه آورده بود. حزبی که کمونیست های جناح چپی اکنون خود را در آن می یافتند، قرار بود اصولی را که از سال ۱۹۱۵ ارائه داده و تبلیغ می کرد را متجسم سازد. برنامه اش، (الهام گرفته از پانه کوک) قاطعانه پارلمانتاریسم و اتحادیه ها را رد می کرد. سعی می کرد تا حزبی از کمونیست هائی باقی بماند که آگاهی انقلابی درون توده ها، و نیز مبارزه در کارخانه ها را از طریق سازمان های درون واحد های تولیدی (*Betriebsorganisationen*) توسعه دهد. حزب جدید، در طول خطوط تشکیلاتی کشوری، چنانکه برخی ممکن بود امید داشته باشند، سازماندهی نشده بود؛ بلکه در طول خطوط "سانترالیسم پرولتری" که تصمیمات بالاترین ارگان ها الزام آورند سازمان دهی شده

بود (۵۶). نفی کار با اتحادیه های رفرمیستی، KAPD را به پذیرش رهبری برنامه ای، و نیز هدایت دراز مدت سازمان های نوین کارخانه ای کشاند.

این سازمان ها در طول جنگ پدید آمدند و تعدادشان پس از نوامبر ۱۹۱۸ بسرعت افزایش یافت. در تابستان سال ۱۹۱۹ این سازمان ها بویژه در صنایع معدن و فلز شروع به متحد شدن کردند. اما در فوریه سال ۱۹۲۰ (پیش از ایجاد KAPD) بود که کمیته های کارخانه (Betriebsorganisationen) گرد هم آمدند تا اتحادیه عمومی کارگران آلمان (Allgemeinen Arbeiter Union Deutschland-AAUD)* را تشکیل دهند. این سازمان، حول مراکز تولیدی تقسیم بندی شده بود؛ واحد پایه ای اش توسط کارگران کارخانه یا کارگاه شکل می گرفت، و آنگاه آنها در سطح محلی، استانی و کشوری سازمان می یافتند. هدف اش تهییج انقلابی درون کارخانه ها با چشم انداز نابودی سرمایه داری و تاسیس جمهوری شورائی بود. در سال ۱۹۲۰ AAUD در حدود ۱۰۰,۰۰۰ عضو داشت. اما در سال های پس از آن، اعضاء اش بطور بازگشت ناپذیری کاهش یافت.

افت سازمان های شورائی (اساساً AAUD، اما می توان از اتحادیه FAUD** که آنارکوسندیکالیست بود نیز نام برد) که از گرایش های مرکزیت گریزی ناشی می شد، درست در آغاز تولدشان آشکار بود، همان گونه که از موقعیت سیاسی و اجتماعی کشور هویدا بود. سازمان های کارخانه در طول سال ۱۹۱۹ به زیان اتحادیه های کارگری و بخصوص در صنایع سنگین روهر و مناطق مرکزی آلمان وسیعاً و سریعاً روئیدند. در ابتدا کمیته های کارخانه بدون هیچ گونه وابستگی ایدئولوژیکی بطور خودانگیخته شکل گرفتند. تنها در اواخر سال ۱۹۱۹ بود که واگرائی های ایدئولوژیکی شروع به آشکار شدن کردند. اولاً به علت اینکه حزب کمونیست تحت رهبری لوی به مبارزین حزب در رابطه با خطرات گرایشات "آنارشیستی" هشدار داده بود، و از آنها دعوت کرده بود تا به شوراهای قانونی کارخانه رای دهند، و در سازمان های فرا-اتحادیه ای شرکت نکنند. ثانیاً بعلمت اینکه از دسامبر ۱۹۱۹ به بعد، آنارکوسندیکالیست ها که تا آن زمان با دیدگاه های کمونیست های جناح چپی موافق بودند، اکنون برنامه ملهم از آنارشیسم رودلف روکر را پذیرفته بودند که ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و استفاده از خشونت را

* واژه انگلیسی Trade Union در زبان فارسی به "اتحادیه کارگری" ترجمه گشته است، در حالی که در زبان آلمانی، برابر نهاد آن Gewerkschaft (در جمع Gewerkschaften) می شود. چپ رادیکال و انقلابی آلمان ("کمونیست های جناح چپی"، کمونیست های شورائی، آنارکوسندیکالیست ها و ...) تلاش کردند تا تشکیلات آترناتیوی در مقابل "اتحادیه های کارگری Gewerkschaften موجود، تحت نام Union (در جمع: Unionen) بوجود آورند. این واژه آخری نیز هم در زبان فارسی و هم در زبان انگلیسی به "اتحادیه" ترجمه شده است. و البته این مساله باعث سر در گمی و اغتشاش می گردد یا تا حدودی گشته است. و این در حالی است Gewerkschaften مستقیماً در مقابل سازمان های بوجود آمده در محل های کارگری (کمیته های کارگری، اعتصاب، شوراها) ایستاده بودند، Unionen تلاش می کردند تا این تشکیلات ها را گرد هم آورده و متحد سازند. از این رو، برای جداسازی این دو از یکدیگر، هر کجا در متن منظور Union یا Unionen بوده با خط کشیده نشان داده می شود.

** Freie Arbeiter Union Deutschland (اتحادیه کارگری آزاد آلمان) یک اتحادیه آنارکوسندیکالیستی بود که فراکسیون مسلط در آن فعالیت سیاسی را رد می کرد، اغلب مخالف استفاده از خشونت، و خواستار خودمختاری کامل سازمان های کارخانه بودند.

انکار کرده بود. این برنامه جدید به دیدگاه سنتی سندیکالیستی (انقلابی) بازگشته بود، یعنی اینکه، اتحادیه ها، ابزار مبارزه اقتصادی، مقدر شده بودند که واحد بنیادین در جامعه آینده باشند.

تئورسین های شورائی، در حین مخالفت با رهبران KPD و FAUD (اتحادیه کارگران آزاد آلمان)، به ساختارهایی می اندیشیدند که متناسب با هر دو مبارزه اقتصادی و سیاسی باشد و نه در سطح منطقه ای (مانند نمونه اتحادیه ها) یا اتحادیه های کارگری کهنه (یا تشکیلاتی FAUD)، بلکه در محل کار ساخته شده باشند.

پدیداری تئوری شورائی مصادف با سازمان های کارخانه بود، اگر چه غیرممکن است که بتوان گفت کدام زودتر پدید آمدند. حداکثر می توانیم بگوئیم که مثال IWW (سازمان کارگران صنعتی جهان-م) (سازمان انقلابی آمریکائی که بر پایه اتحادیه های صنعتی قرار داشت) بدون نفوذ افکار مبلغین هامبورگ نبود (۵۷). به بیان دیگر هنگامی که AAUD تشکیل شد، در واقع فقط برخی از کمیته های کارخانه به آن ملحق شدند؛ بعلاوه اینکه، از همان اولین ماه های حیات اش، دو گرایش شروع به کشیدن سازمان به سمت های متقابل کردند. گرایش برونسویک که به جناح چپ USPD نزدیک بود، نمونه IWW را دنبال کرد و از اتحادیه سراسری به مثابه شکل پایه ای سازمان دفاع کرد. این گرایش بزودی AAUD را ترک کرد و آهسته به درون گمنامی و ابهام لغزید. گرایش دیگر، گرایش چپ، در رابطه با نزدیکی به اتحادیه متعصب تر بود. این گرایش به اصطلاح "وحدتی" (گرایش سازمان واحد *Einhetsorganisationstendenz*) بود که کنترل KAPD بر اتحادیه را رد کرده و بجای آن خواستار یک سازمان واحد که هم سمت گیری سیاسی و هم اقتصادی داشته باشد و احزاب سیاسی را دور بزند شده بود. این گرایش، بخصوص در درسدن قوی بود، یعنی سرزمین سخنگو و تئورسین اصلی اش اتو روله، که بسیار زود (در دسامبر ۱۹۲۰) بخش خود را از KAPD مستقل کرده بود. در اکتبر ۱۹۲۱، سازمانش، یعنی بخش ساکسون شرقی تعداد دیگری از گروه های محلی را به خروج از KAPD هدایت کرد و AAUD-E (اتحادیه عمومی کارگران آلمان-سازمان واحد) را بنیان نهاد.

علاوه بر این گرایشات مرکزیت گریز، سازمان های توده ای شورائی و اتحادیه ها در مقابل موقعیت کلی در کشور، ناتوان تر شده بودند: تورم، بیکاری فزاینده، سرکوب بی رحمانه تر بخصوص پس از شکست "کنش" ماه مارس ۱۹۲۱ که در آن شورشی جنینی به طرز سبانه ای توسط پلیس و ارتش فرو نشانده شد. بعد از سال ۱۹۲۱ AAUD شروع به از دست دادن کاراکتر توده ای اش کرد و به گروهی حاشیه ای تبدیل شد. در سال ۱۹۲۷ با دور شدن از KAPD تغییر مسیر داد، و به همراه باقی مانده های AAUD-E در سال ۱۹۳۱ KAU (اتحادیه کارگران کمونیست) را بوجود آورد. همانگونه که نامش الغاء می کند، KAU هیچ ادعائی در مورد جنبش توده ای بودن کارگران نداشت، بلکه شامل گروهی از مبلغین می شد که برای "شورها را ابزار اراده طبقه کردن" مبارزه می کرد (۵۸).

پس از سال ۱۹۲۱ KAPD نیز افت سریع مشابهی را متحمل گردید. و توسط جدال های شخصی و ایدئولوژیکی تکه تکه شد. اختلافات اساسی در رابطه با ویژگی الزام آور تصمیمات ارگان های فوقانی، روابط با AAUD و

مسأله عضویت در انترناسیونال سوم بود. در حالی که مرکزیت گرائی در مقابل اصل فدرالیسم تشکیلاتی رفته رفته دست بالا را حصول می کرد، گروه های محلی، هر چه کمتر خودمختار می شدند، و AAUD بسرعت تبدیل به یک اتحادیه ضمیمه ای به حزبی می شد که برای گرد آوری "عناصر پیشرو" به خود تبریک می گفت. یک مساله آخر، با اهمیتی عملی که مشکلات به نقد قابل ملاحظه حزب را تشدید نمود این بود که: آیا مبارزین باید در مبارزات صرفاً اقتصادی (*Lehnkampf*) شرکت کنند؟ رهبری برلین که کارل شرودر (با پشتوانه تزه های ناحیه ای هرمان گوتر هلندی) بر آن تسلط داشت، برخی گرایشات دگم و دیکتاتوری ویژه را به نمایش می گذاشت. در ماه مارس ۱۹۲۲ به شرودر رای عدم اعتماد داده شد و از حزب اخراج گردید. سپس او "گرایش اسن" خودش را با نشریه اش و AAUD "خودش" بوجود آورد. در نتیجه، از سال ۱۹۲۲ به بعد، دو حزب KAPD در کنار یکدیگر وجود داشتند، اما تعداد اعضاء شان به طرز استهزا آوری کوچک بود: ۱۲۰۰۰ مبارز در گرایش برلین و تنها ۶۰۰ نفر در جناح اسن (۵۹).

برای شروع، اغلب فعالین گرایش اسن جذب انترناسیونال چهارم شدند. این کار بخودی خود می توانست فقط یک مصلحت گذرا باشد، اگر که بلافاصله در پی مسأله پیچ دار رابطه KAPD با انترناسیونال سوم نمی آمد؛ مساله ای که لرزه ای درون انترناسیونال ایجاد کرد و ظهور تئوری کمونیستی شورانی که مخالف کمونیسم حزبی کمیترن بود را نشان داد.

کمونیسم شورانی و کمونیسم حزبی

دیدیم که کمونیسم چپ جناح چپی در ۱۹۱۸ هنگام پدیدار گشتن و در دوره پس از آن، در مسیر رد پای رادیکالیسم جناح چپی ادامه می دهد. بلشویک ها به این جریان اپوزیسیون رادیکال در انترناسیونال دوم تعلق داشتند. آنها (مانند هلندی ها در ۱۹۰۹) حتی آنقدر پیش رفتند که از نظر تشکیلاتی نیز از حزب سوسیال دموکراسی روسیه انشعبا کردند. در طول جنگ و بخصوص پس از انقلاب اکتبر، رهبران بلشویک بسیار نزدیک به چپ افراطی آلمان بویژه گروه برمن بودند. بلشویک ها و "انترناسیونالی های" آلمان خود را در چپ زیمروالد یافتند (با اینکه اسپارتاکیست ها که مخالف ساختن یک انترناسیونال نوین بودند، بین آنها نبود) و به پانه کوک و رولاند-هولست در رابطه با سردبیری ارگان رسمی شان فربوته (*Verbote* "ممنوع") اعتماد داشتند (۶۰).

انقلاب روسیه با اشتیاق از طرف تمام سوسیالیست های رادیکال و بویژه انترناسیونالی ها که در آن ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا را از طریق شوراها می دیدند، مورد استقبال قرار گرفت (۶۱). در رابطه با کتاب اخیر لنین، یعنی دولت و انقلاب (منتشر شده در روسیه در ۱۹۱۸) که ایده هائی را که پانه کوک در جدال اش با کائوتسکی در رابطه با نابود سازی دولت بورژوائی و قدرت سیاسی، ابراز کرده بود را بطور صریح اقتباس کرده بود، اشتیاق آنها بیشتر شده بود. کمونیست های جناح چپی آینده، در این انقلاب منشوری برای آرزوهای خود یافتند؛ لنین موضوع کلاسیک بیان شده از طرف رادیکال های جناح چپی (*Linksradi kalen*) را فرموله کرده بود: نابودی دولت، نفی سیستم انتخاباتی (و لذا پارلمانتاریسم)، ظهور انجمن های آزاد و برابر تولید کنندگان (۶۲). صحیح است، مطالعه دقیق تر این کتاب قضایای به کلی متفاوت تری را افشا می کرد. چراکه لنین همچنین اعلام کرده بود که هنوز در دوران بعد از انقلاب دولت (انتقالی) وجود خواهد داشت که کنترل **بغایت سختی** را اعمال خواهد ساخت و مانند همه دولت ها سرکوبگر خواهد بود (۶۳).

واگرائی فقط در طول سال ۱۹۱۹ علنی گشت، یعنی هنگامی که کمونیست های جناح چپ (که اکنون در KPD بودند) متوجه شدند که مسکو، و با کمی تاخیر انترناسیونال سوم از جناح راست حزب حمایت می کند؛ به بیان دیگر از آن مقوله هائی که مورد توجه بدترین انحرافات سوسیال دموکراسی بودند یعنی: پرستش سازمان بخاطر خود سازمان، پارلمانتاریسم، تریدیونیونیسم، رهبر ستائی. در پی قتل رهبران برجسته این حزب (لوکزامبورگ، لیبنکینشت و یوگیشه)، لوی "راست گرا" رهبری حزب را (در اواخر ماه آوریل ۱۹۱۹) بدست گرفت، و سیاست "ورود گرائی" * به درون اتحادیه ها را با شرکت انتخاباتی تحمیل کرد -- از طریق سیل تصمیمات بدون استیناف، و بدون جلسات کنگره حزبی، و تحت شرایط غیر عادی (۶۴). مخالفین سراسیمه بعنوان آنارشویست ها و آنارکوسندیکالیست ها توصیف شدند و در کنگره هایدلبرگ در ماه اکتبر ۱۹۱۹، لوی اعلام کرد همه آنهائی که با دیدگاهش مخالف اند، باید حزب را ترک کنند، و واقعاً اکثریتی را از طریق اخراج بدست آورد... اکثریت! و

* Enterism سیاستی که از جانب لنین در "بیماری چپ روی در کمونیسم" طرح و تاکید شد. یعنی شرکت در احزاب بزرگتر «چپ» و نیز در اتحادیه های رسمی، برای جذب نیرو، رادیکالیزه کردن این سازمان ها و نیز ارتقاء آگاهی اعضا آنها.

همه آنها در هنگامی بود که اتحادیه ها بکلی بی اعتبار شده بودند، زمانی که انجمن های کارگری در حال روئیدن در کل کشور بودند، و در زمانی که کارگران هر چه بیشتری انتخابات را در حمایت از کنش مستقیم [خود] تحریم می کردند.

در پائیز ۱۹۱۹ کمونیست های جناح چپی به این نظر رسیدند که لوی بطور فزاینده ای در حال وسوسه شدن توسط اپورتونیسیم سوسیال دمکراتیک می باشد و اینکه آنها، گروه اخراجی، نمایندگان واقعی کمونیسیم انقلابی می باشند. در نتیجه، حزب کمونیست نوین خودشان را تشکیل دادند که فکر می کردند جای این حزب در انترناسیونال سوم است. تمایل آنها برای پیوستن به سازمان جدیدی که مسکو به تازگی بوجود آورده بود، تا اندازه ای حاصل یک سوءتفاهم بود. آنها باور داشتند که لنین به مجرد اینکه لحظه ای وقت داشته باشد تا در رابطه با آنها صحبت کند، و نگذارد که توسط اپورتونیسیم KPD اغوا شود، آنها را بعنوان کمونیست ها [ی آلمانی] برسمیت خواهد شناخت.

متأسفانه برای آنها، اپورتونیسیم KPD فقط به این خاطر وجود داشت که مطابق سیاست انترناسیونال نوین، و بنابراین سیاست مسکو بود. درست از کنگره افتتاحی KPD، رادک قلباً در حمایت از جناح راست موضع گرفت و از طریق توجهات خود وی بود که لوی رهبری حزب را بدست گرفت. خود لنین در نامه ای بتاريخ سپتامبر ۱۹۱۹ به کمونیست های جناح چپی علیه شرکت نکردن در انتخابات و علیه تحریم اتحادیه ها و کمیته های قانونی کارخانه هشدار داده، و رفتار آنها را بمثابة "یک بیماری کودکی" توصیف کرده بود (۶۵). او در جزوه معروف خود "کمونیسیم جناح چپ: یک بیماری کودکی"، که در بهار ۱۹۲۰ نوشته شده بود و در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی بدست نمایندگان داده شد، موضع دوپهلوی خود را ترک کرده، حتی بُرنده تر و صریحاً "چپ گراهای هلندی" را محکوم کرده بود. او از حزبی منظم و تمرکز یافته حمایت می کرد و اشاره بسیار کوتاهی نیز به خط فدرالیستی مورد حمایت اکثریت کمونیست های آلمانی داشت. درون اتحادیه ها، او بین رهبران و توده ها فرق می گذاشت؛ فقط رهبران فاسد بودند و از این نتیجه می گرفت که ورود به اتحادیه ها برای کسب حمایت توده ها و بزیر کشیدن رهبری ضروری است. به طریق مشابه، او اصرار به ضرورت مطلق شرکت در پارلمان های بورژوائی داشت -- تا زمانی که هنوز توده ها وابسته به آن پارلمان ها هستند؛ و نیز همه نهاد های دیگر بورژوائی که قابلیت وارد شدن دارند. مسابقه پارلمانی در تمام اشکال اش باید مورد بهره برداری قرار گیرد: ائتلاف های انتخاباتی، سازش ها، همکاری ها. این سیاست در دید لنین با توجه به نیاز مفرط به رشد آگاهی توده ها به هر قیمتی، و هموار ساختن راه برای شوراها توجیه می شد. انقلاب به یک حزب توده ای نیاز دارد، و در کشورهای غربی کمیت باید بر کیفیت تقدم یابد (۶۶).

علیرغم شکاف موجود بین مسکو و کمونیست های جناح چپی که از ابتدا وجود داشت، این آخری ها دو سال تمام انتظار کشیدند تا از امیدشان دست بکشند و انترناسیونال سوم را ترک کنند. KAPD سه هیئت نمایندگی متوالی به مسکو ارسال داشت، دو هیئت در طی تابستان و یکی در پائیز ۱۹۲۰. اتو روله که در ماه مه به آنجا سفر کرد، در بازگشت از شیفنگی بیرون آمده بود و در رابطه با سیستم تمرکز یافته و دیکتاتوری حزبی در روسیه سخن می

گفت (۶۷). او در بازگشت از KAPD جدا شد و بخش ساکسون شرقی را نیز با خود برد. رهبری حزب با گزارش وی متقاعد نشده بود و سه رهبرش از جمله گورتر و شرودر در نوامبر ۱۹۲۰ به مسکو رفتند تا خود مشاهده کنند.

در این میان، کنگره دوم انترناسیونال کمونیست به تازگی "کمونیسم جناح چپ" را از طریق استنکاف از پذیرش KAPD محکوم کرده بود. خط حزب در رابطه با پارلمان و اتحادیه ها "نامناسب" قضاوت شد و برنامه اش به مثابه "تسلیم به عقاید سندیکالیسم (انقلابی)" توصیف شده بود (۶۸). بعلاوه، شرایط ۹ و ۱۱ (که در رابطه با کار درون اتحادیه ها و پارلمان بود) از بیست و یک شرط پذیرش [به انترناسیونال کمونیستی] که در همان کنگره به تصویب رسید، به روشنی با برنامه KAPD در تضاد بود.

گورتر که مصمم بود تا یک اپوزیسیون انقلابی درون انترناسیونال کمونیستی سازماندهی کند، با این وجود توانست بعنوان یک "حزب هوادار" پذیرشی موقتی با موقعیتی مشورتی بدست آورد (۶۹). نقشه گورتر اما به هیچ کجا نیانجامید، و پس از کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی (تابستان ۱۹۲۱) به KAPD دستور داده شد تا با KPD یکی شود. این پایان یک توهم بود، و پس از آن گورتر و گرایش اسن، خود را وقف ایجاد انترناسیونال چهارم ساختند. KAI (انترناسیونال کارگران کمونیست International The Communist Workers) در ۱۹۲۲ تاسیس گشت و تنها روی کاغذ وجود داشت و چند صد فعال مبارزه جو که بیشتر آلمانی و هلندی بودند را جذب کرده بود (۷۰).

با وجود این تجسم های سازمانی، از اواسط سال ۱۹۲۰ به بعد تئوری شورائی دیگر فقط افراطی ترین بیان رادیکالیسم جناح چپی نبود، بلکه بعنوان جریانی ظاهر شده بود که بصورتی قطبی با ایدئولوژی بلشویکی مخالف بود، ایدئولوژی ای که با ایدئولوژی دیگر احزاب کمونیستی واجد شرایط تحمیلی کمینترن مشترک بود. از این لحظه به بعد ما می توانیم از **کمونیسم شورائی** سخن بگوئیم، که حامل سنت رادیکال مارکسیسم و مخالف **کمونیسم حزبی** وارث اپورتونیسم انترناسیونال دوم بود.

در نتیجه، تئوری شورائی ابتدائاً به مثابه نقدی سخت به همان حزبی که بعدها بعنوان حزب کمونیست "ارتدکسی" یا "رسمی" شناخته می شد و بالاخره حزب "مارکسیست-لنینیست" گشت، مطرح شد. بجای احزاب و اتحادیه ها، کمونیسم شورائی گروه بندی های طبیعی، یعنی تاریخی توده ها: شوراها را پیشنهاد می کرد. بالاخره با نگرستن به انقلاب روسیه بعنوان انقلابی بورژوائی، آنرا بر زمینه تکامل تاریخی سرمایه داری قرار داد.

شوراگراها مدعی بودند که پارلمانتاریسم، حزب و اتحادیه ها، اشکال مبارزاتی ای هستند که متعلق به دورانی دیگر، دوران پیشا انقلابی می باشند. در طول این فاز تاریخی که کمابیش با جنگ اول جهانی پایان یافت، تعداد پرولتاریا فراوان نبود و کاملاً متمیزه بود. پرولتاریا به سازمانی نیاز داشت که از منافع عاجل اش دفاع نماید، به رهبرانی نیازمند بود که از وی در نهادهای بورژوائی نمایندگی کند. در آن عصر، اتحادیه ها بطور انکارناپذیری نقش مثبتی ایفا کردند، از سرمایه دارها امتیاز هائی گرفتند که برای ارتقاء سطح معیشت کارگران ضروری بود. احزاب سوسیالیست نیز به طریق اولی طبقه را متحد می ساختند و بدین ترتیب طبقه خود را نه منفرد، بلکه در

بلوک می یافتند (۷۱). اما با رشد کمی کارگران، سرعت این سازمان های خارج از طبقه شروع به تولید بوروکراسی خودشان کردند، بوروکراسی ای که خود را بطور فزاینده ای مستقل از توده ها می ساخت و میل به دفاع از منافع خویش داشت. در نتیجه، این سازمان ها شروع به هویت پذیری از سیستم سرمایه داری کردند و بدین ترتیب سدی در مقابل مبارزه انقلابی شدند (۷۲).

در حالی که پرولتاریا در دوران پیش از جنگ جهانی اول طبیعتاً رفرمیست بود، در دوران پس از آن آرزوی انقلاب کردن داشت. دیگر درگیر کسب امتیازاتی چند از کارفرماها یا دولت نبود، بلکه می خواست هر دو را سرکوب کند. با این هدف که ذاتی پرولتاریا است، سازمان های کهنه (متعلق به سوسیال دمکراسی) به سدی در برابر توسعه اشکال نوین مبارزه که اساساً **کنش های توده ای** می باشد، تبدیل شده اند (۷۳).

بی تردید رادیکال های جناح چپی پیش از جنگ نقصان های پارلمنتاریسم را به هر قیمتی به نمایش گذارده و روشی که روسای سوسیالیست در پیش گرفته بودند را نشان داده بودند. با این وجود معترف بودند که پارلمنتاریسم در آموزش توده ها و نیز بعنوان ابزاری تبلیغاتی سودمندی مشخصی دارد. خود سوسیالیست های بین الملل آلمان (ISD) به ابراز این دیدگاه تا انقلاب روسیه ادامه دادند (۷۴). آنها مانند مارکسیست های هلندی، از خیلی پیش تر با برابر سازی مبارزه پارلمانی و مبارزه انقلابی مخالفت می کردند (۷۵). اما پس از اینکه سوسیال دمکراسی بعنوان حافظ سرمایه داری در نوامبر ۱۹۱۸ و پس از آن عمل کرد، هیچکس حتی نمی توانست بر توهم پارلمانی لنگر اندازد. اتو روله حتی تا آنجا پیش رفت که معتقد شود که یک حزب بنا به تعریف نمی تواند چیزی جز نهادی بورژوائی باشد؛ به اصطلاح "حزب انقلابی" به نظرش مهمل می آمد (۷۶).

همان کارکرد های سازشی را که احزاب در صحنه سیاست به اجرا می گذارند، اتحادیه های کارگری در حوزه اقتصادی به اجرا می گذارند. آنها فقط نهادی هستند که در چارچوب جامعه بورژوائی کارکرد دارند؛ و همانگونه که جنگ به طرز چشم گیری نشان داد، اتحادیه های کارگری بمثابة حامی قدرتمندی برای جنگ ایفای نقش کردند. بدین ترتیب، گمان تبدیل اتحادیه ها به ابزارهای انقلابی بی معنی است. اتحادیه ها بمثابة "ارگان های سرمایه"، هیچ چیز دیگری فراتر از به رسمیت شناخته شدن توسط دستگاه حاکم آرزو نمی کنند (۷۷). خود توسعه تریدیونیونیسم آنها به تضاد با طبقه کارگر می کشاند؛ و از آن لحظه ای مبارزه انقلابی آغاز می شود که کارگران تصمیم می گیرند که خودشان را در خارج از ساختارهای اتحادیه ای سازمان دهند. رهبران اتحادیه محکم به موقعیت و شأن اجتماعی شان چسبیده اند (زیرا که نقش شان در اتحادیه، این کارگران سابق را به خورده بورژواها تبدیل نموده است) و تمام قدرت خویش را برای مقابله با انقلاب و کمونیسم بسیج می کنند (۷۸).

رهبری انترناسیونال سوم، ایده حزب کمونیست توده ای را به کمونیست های غربی تحمیل کرده بود. در نتیجه این کار در همه جا آنها وحدت اقلیت های انقلابی با جناح چپ سوسیال دمکراسی را تشویق می کردند. بدین ترتیب KPD یک شبه از یک گروه چند صد نفری به حزبی قدرتمند با ۳۰۰,۰۰۰ عضو مبدل گشت. کمونیست های شورائی به این تاکتیک، که از نظرشان فقط می توانست به وضعیتی منتهی گردد که به تسلط رهبران بیانجامد حمله

کردند. زیرا اکثریت عظیم این تازه واردین با آگاهی کمونیستی فاصله داشتند، و این مساله تنها می توانست به این مفهوم باشد که آنها مسئولیت را به رهبران خویش واگذار خواهند کرد. تحت چنین شرایطی، انقلاب تنها می توانست به دیکتاتوری حزب و نه طبقه منجر گردد. هنگامی که طبقه هنوز برای انقلاب آماده نیست، هیچکس نمی تواند بجایش انقلاب کند. و وقتی که یک اقلیت به قدرت می رسد و از آن بنام پرولتاریا نگهداری می کند، نه یک خط کمونیستی بلکه فقط خطی نئو-بلانکیستی را دنبال می کند. مهم است که کارگران نه تنها از انقیاد فیزیکی و مادی شان به بورژوازی، بلکه از بردگی معنوی شان نیز رهائی یابند. اما این وظیفه مهم و گسترده نمی تواند توسط تعدادی پیشروی راسخ به انجام رسد (۷۹). انقلاب پرولتری کار توده ها بمثابة یک کل خواهد بود، و اگر آنها اجازه دهند که حزبی بجایشان قدرت را بدست گیرد، در آنصورت هر آنچه که بدان دست یافته شود انقلابی بورژوائی خواهد بود. زیرا قیام علیه سرمایه، قیام علیه تمام اشکال سازمانی کهنه نیز می باشد (۸۰).

این نکته ما را به قلب تئوری شورانی می رساند: شوراها به سادگی اشکال نوین سازمانی بوجود آمده برای جایگزینی با اشکال کهنه نبودند. آنها بیان طبقه در بند مبارزه نیز بودند (۸۱). پرولتاریا در این فاز جدید مبارزه، در جستجوی نابودی دولت و کار مزدی بود. تشخیص داده بود که یک انقلاب شامل تغییر اکثریت پارلمانی، یا اینکه در واقع حزب سیاسی جدیدی به قدرت برسد نیست. اشکال نوین تولید، واحدهای اقتصادی بزرگ، بین المللی شدن بازارها و گسترش انحصارها، یک دگرگونی در ذهنیت کارگر ایجاد کرده بود. او اکنون می خواست که خود بر سرنوشت خویش، و پیش از هر چیز دیگری، بر آنچه که پایه هر اجتماعی است تسلط یابد: ابزار تولید. اما، علیرغم اینکه پرولتاریا به نقد قدرت مادی لازم (تعداد و نیز کارکرد تولیدی اش) را برای برکناری اربابان داشت، ولی هنوز بسیار آغشته به ایدئولوژی بورژوائی بود تا بتواند آگاهی روشنی در باره اش داشته باشد (۸۲). در نتیجه، انقلاب پرولتاریائی یک عصر کامل را در بر می گیرد که از یک فرآیند آهسته به عمل آمدن در بین توده ها، و از آگاهی فزاینده بر وظایفی که در انتظارشان است، نتیجه می شود.

بدیهی است که در این فاز نوین مبارزه، پرولتاریا نمی تواند امیدوار باشد که بتواند بر سازمان های کهنه ای تکیه کند که اکنون متحد کاپیتالیسم هستند. آن سازمان ها برای شکل مبارزه ای مناسب بودند که در آن رهبران بر توده های منفعل تسلط داشتند؛ که در آن انقلاب بعنوان عملیاتی تصور می شد که --توسط رهبری-- از قبل پیش بینی و برنامه ریزی شده بود. بر عکس، انقلاب پرولتاریائی ثمره مبارزه خودانگیزه ای می باشد که توسط طبقه به مثابه یک کل به آن مبادرت شده است. اشکال نوین و مناسب تری پدید خواهد آمد. هیچ نیازی به اختراع این اشکال نیست چرا که آنها به نقد وجود تاریخی مشخصی دارند: شوراها کارگران (۸۳).

مسلماً، بدنبال پدیداری این شوراها جامعه کمونیستی ظاهر نگشت. شرایط عقب ماندگی اقتصاد روسیه در سال ۱۹۱۷ مانع از این شده بود که پرولتاریا به قدرت برسد. در آلمان، اگر کارگران با درک های سوسیال دموکراسی که در طی سال ها به آنها تلقین شده بود دودل نمی شدند، پرولتاریا می توانست در نوامبر ۱۹۱۸ به قدرت برسد. این مثال های تاریخی، حداقل اثبات می کرد که زمان کنش توده ای فرا رسیده بود و کمونیسیم توسط شوراها مستقر می شوند (۸۴).

این واقعیت که شوراها موجودیت تاریخی بسیار محدودی داشتند (در روسیه به سرعت تبدیل به ارگان های دولتی شدند، ابزارهای مطیع سلطه حزب)، شخص را به این اندیشه می کشاند که آیا کمونیست های شورائی نقش شوراها را به دوران پیشا-انقلابی محدود کرده بودند یا خیر. پاسخ به این سوال برآستی چندان یکدست نیست. اما اکثر تئوریسین ها کارکرد دوگانه ای را به شوراها نسبت می دهند، و در آنها هم سازمان انقلابی و هم پایه جامعه کمونیستی آینده را می بینند. یعنی اینکه شوراها قرار است هم بعنوان واحد مبارزه و نابودسازی در دوران انقلابی، و هم بمثابة اعمال گر قدرت های اقتصادی (فرا تر از همه اداره تولید) و سیاسی (دیکتاتوری پرولتاریا) در فاز بعدی عمل کنند (۸۵). اما در حالی که همه با این نکته موافق هستند، برخی وظیفه ایجاد بیدرنگ شوراها را بر دوش پرولتاریا می گذارند و دیگران به شوراها فقط به مثابه ارگان های یک دولت شورائی آینده می نگرند (۸۶).

تا آنجا که بر سر موضوع نقد کمونیسم حزبی و نقش شوراها در یک فرآیند انقلابی و در فاز انتقالی کمونیسم بمانیم، اکثر اعضا جنبش کمونیسم شورائی کمابیش با یکدیگر موافقت می کنند. اما هنگامی که شخصی سعی می کند به پرسش ابدی سازمان کنونی انقلابیون پاسخ گوید، تفاوت ها پدیدار می شوند. ظهور شبکه ای شورائی نشانی از سطح بسیار بالائی از آگاهی طبقاتی خواهد بود: با این فرض که کارگران خودشان وظیفه نابودی جامعه مبتنی بر سود را بعهدہ دارند، بدین وسیله نشان می دهند که به ذهنیت خالص کمونیستی دست یافته اند. تا آن هنگام، آنهائی که آگاهی روشنی از وظایف دارند، کمونیست ها، اقلیتی را تشکیل می دهند. آیا آنها باید خود را سازمان دهند، آیا باید برای نشان دادن راه در مبارزه کارگران مداخله کنند؟ در آنصورت اگر که می باید در یک سازمان مشترک گرد هم آیند، این چه نوع ساختاری باید داشته باشد؟

تمام این پرسش ها به بحث های داغی در محافل شوراگرا دامن زده و همچنان تا به امروز باعث انشعاب در آنها شده است. بطور کلی می توانیم بگوئیم که اکثریت عظیم کمونیست های شورائی مخالف این نظریه هستند که گروهی خارجی مبارزه درون کارخانه را هدایت کند. به همین طریق، در اصول، جنبش کمونیسم شورائی با دیدگاه های کمونیسم حزبی در رابطه با سانترالیسم، دیسیپلین و هیرارشی دشمنی می ورزید. پس از گفتن این نکته، در واقع انسان اختلافاتی رنگارنگ با درجات متفاوت در طیف بین دو قطب می یابد که یکی میل به سازمان دارد و دیگری میل به خودانگیختگی.

هنگامی که کمونیسم شورائی تقریباً در طی دهه ۱۹۲۰ در حال تجسم یافتن به جنبشی اصیل بود، و سوسه عظیمی برای ایجاد یک حزب شوراگرا وجود داشت. این گرایش توسط رهبران KAPD و بخصوص تئوریسین شان هرمان گوتر نمایندگی می شد. گوتر (۱۸۶۴-۱۹۲۷) یکی از شاعران بزرگ هلندی مکتب امپرسیونیست بود. او در حزب سوسیال دمکراتیک هلند (SDAP) با مخالفت با گرایش رویزیونیستی از سال ۱۸۹۶ شروع به ایفای نقشی فعال نمود. پس از سال ۱۹۰۷ به گروه اپوزیسیونی پیوست که بعدها حزب سوسیالیست SDP کوچکی را در ۱۹۰۹ بنا ساخت (با پانه کوک، وان راوستین و وینکوپ). در ۱۹۱۸ او در تاسیس حزب کمونیست هلند نقش ایفا کرد - پیش از مسافرت اش به آلمان که در آنجا به جناح چپ KPD پیوست. از سال ۱۹۲۰ به بعد، هم تئوریسین KAP

آلمان بود (گرایش اسن) و هم حزب مشابه اش در هلند، که بدین ترتیب موفق شد با گرد آوردن اینها، یک "انترناسیونال کارگران کمونیست" KAI را در سال ۱۹۲۲ بوجود آورد (۸۷).

از نظر گوتر، پرولتاریا به دو نوع سازمان نیازمند است: آنهایی که بر پایهٔ محل کار، کارخانه شکل گرفته اند، و آنهایی که مبارزه جویان "آگاه شده" را گرد هم می آورند. اولی، انجمن های کارگران را بوجود می آورد در حالی که دیگری حزب را ایجاد می کند. انجمن کارگران یک سازمان توده ای است که درگیر مبارزهٔ روزمره در کارخانه می باشد. ضعف انجمن اما، گرایش آن به رفرمیسم است، خود را در خواسته های حقوقی محدود می کند. یا بر عکس، بمثابهٔ یک نتیجهٔ انحرافی تکامل یافته از شرایط، مستعد ذهنی گرائی است. از سوی دیگر، حزب وظیفه اش ثابت نگاه داشتن سکان است: قادر است که مسیر رو به پیش را نشان دهد -- از آنجا که شامل آن بخشی (هر قدر کوچک) از طبقه کارگر می شود که به دانش و آگاهی روشنی از اهداف دست یافته است. پرولتاریای غربی به این احزاب "خالص" نیاز دارد، مشابه آنچه که توسط بلشویک ها در ۳-۱۹۰۲ شکل گرفت. اما حزب نباید در جستجوی بدست گیری قدرت برای خودش باشد، چرا که دیکتاتوری انقلابی باید از سوی کل طبقه اعمال گردد. در هر صورت گوتر پیش بینی می کرد که تعداد پرولتاریای کشورهای صنعتی غرب اروپا و آمریکای شمالی فراوان تر از آن است که دیکتاتوری حزبی امکان پذیر باشد. حزب کمونیست های خالص، نشانهٔ شوراهای سیاسی است، در حالی که اتحادیه ها تدارک ظهور شوراهای اقتصادی است (۸۸).

درک های سازمانی گوتر چندان با درک های خود لنین در این رابطه متفاوت نبود؛ بالاخره، یک دوگانگی حزبی-اتحادیه ای که اولی بر دومی برتری دارد از جانب لنین بسیار پیش تر، یعنی در ۱۹۰۲ در "چه باید کرد" پیشنهاد شده بود.

اتو روله (۱۹۴۳-۱۸۷۴) نیز بکلی از این خط دست نکشید، مگر آنجایی که او از سازمانی "واحد" دفاع کرد. روله معلمی بود با علاقه ای شدید به تعلیم و تربیت مسائل روان شناسانه، و همچنین یک وکیل سوسیال دمکرات پارلمان آلمان در هنگام شروع جنگ بود. از لیکنیشت در رابطه با رای دادن علیه اعتبارات جنگی در ماه مارس ۱۹۱۵ پیروی کرد. درست از تاسیس KDP او خود را در اپوزیسیون جناح چپ آن یافت، و سپس به KAPD رفت و تشکیلات اش در ساکسونی را با خود برد (در نوامبر ۱۹۱۸ به عنوان رئیس شورای کارگران در درسدن انتخاب شده بود). در بازگشت از مسافرتش به روسیه، که مایوس شده بود، گروه منطقه ای اش را از KAPD جدا ساخت. در سال ۱۹۲۱ با تاسیس AAUD-E (اتحادیهٔ عمومی کارگران آلمان -- سازمان واحد) به پروژه اش که ایجاد یک سازمان واحد بود مادیت بخشید (۸۹). این نکته اعتقاد درونی اتو روله را مبنی بر اینکه سازمان انقلابیون پیشرو (چیزی که او می دانست) نباید شکل حزب سیاسی به خود بگیرد را مجسم می ساخت. جبههٔ مقدم مبارزه علیه قدرت سرمایه را باید در واحدهای تولیدی یافت، و انقلابیون آگاه باید بر چنین پایه ای در جستجوی وحدت باشند. سازمان های کارگران هم پیمان گشته و تدریجاً AAUD-E را شکل دادند. این اتحادیه، شاخص های مبارزهٔ انقلابی -- سیاسی و اقتصادی -- به خود گرفت و در هر دو درگیر شد. اصل فدرالیستی بر آن حاکم بود: نه سانتالیسم، نه رهبری "از خارج" و نه دخالت از طرف روشنفکرانی که به واحد تولیدی تعلق نداشتند. نمایندگان در

هر زمانی می توانستند بازپس خوانده شوند، در حالی که رهبران یعنی ارگان اجرائی شان چیزی بیش از سخنگویان اعضا ساده نبودند. وظیفه سازمان واحد شامل گسترش آگاهی طبقاتی و احساس همبستگی بین کارگران می شد. AAUD-E نه حزب بود و نه اتحادیه، بلکه سازمان انقلابی پرولتاریا بود. این سازمان با پیدایش شوراهای، که به نوعی از پیش تصویر کرده بود، خود را منحل می ساخت (۹۰).

درک بینایی، یعنی بین "سازمان گراها" و "خودانگیختگی گراها" توسط پانه کوک توسعه یافت که منطقاً از دیدگاه هایش در رابطه با خصلت مبارزه انقلابی که او مستقیماً به آگاهی طبقاتی گره می زد بر می خواست. آنتون پانه کوک (۱۸۷۳-۱۹۶۰) ستاره شناسی با شهرت جهانی و تاریخ دان علوم بود؛ در طول زندگی اش مشی دوگانه ای را یعنی هم بعنوان دانشمند و هم بمثابه مبارزه جو دنبال کرد. او در جنبش سوسیالیستی بیش از نیم قرن فعال بود. در سال ۱۹۱۲ به SDAP (حزب سوسیال دمکراتیک کارگران) هلند پیوست و در سال بعد شروع به توسعه تئوری اش در رابطه با خودانگیختگی توده ای کرد. در سال ۱۹۰۵ برای تدریس در مدرسه حزبی به برلین دعوت شده بود و سپس در هر دو سازمان فعال بود. او از سال ۱۹۰۶ به بعد در محافل رادیکال های جناح چپی برمن درگیر شد و مقالات زیادی برای ژورنال های حزبی نوشت. بخاطر ملیت هلندی اش در سال ۱۹۱۴ از آلمان اخراج گردید؛ اما در حالی که به فعالیت اش درون چپ زیمروالد در سوئیس و هلند ادامه می داد، ارتباطات اش را با سوسیالیست های بین الملل آلمانی حفظ کرد. او پس از سال ۱۹۲۱ از مبارزه جوئی فعال کناره گیری کرد تا خود را به ستاره شناسی اختصاص دهد -- که از سال ۱۹۲۵ به بعد در دانشگاه آمستردام آنرا تدریس می کرد. با این وجود، او برای کار تئوریک کمونیست های شورانی (گروه کمونیست های بین المللی GIC) ادای سهم کرد و مقالات فراوانی در نشریات مختلف کمونیست های شورانی در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نوشت.

پانه کوک در مقایسه با دیگر رفقاییش، در رابطه با جنبه معنوی مبارزه طبقاتی بیشتر تاکید می کرد. او البته یک ماتریالیست و مارکسیست معتقد باقی ماند. اما از دیدگاه وی نیروهای مادی (روابط تولیدی) هیچ نفوذ فوری ای بر فرآیند انقلابی ندارند. فاصله زمانی مابین پدید آمدن ساختارهای نوین مادی یا شیوه تولید جدید، و لحظه ای که ذهنیت کارگر بدان آگاه می گردد و متناسب با آن عمل می کند ممکن است بسیار طولانی باشد. در این فاصله، آگاهی کارگر در زندان اعتقادات، تعصبات و ارزش های دروغین فرهنگ محیط اش است. پیش از هر چیز دیگری، نیروی بورژوازی نیروئی معنوی است: بورژوازی مذهب، آموزش و پرورش، فعالیت های تبلیغاتی، و عمومی تر، کل رشته تولید فرهنگی ای را کنترل می کند که کارگر کمابیش در معرض آن قرار گرفته است. از این رو، مابین وضعیت مادی آنچنان که امروز وجود دارد و آگاهی مشترک شکافی هست. بدین ترتیب نیاز به ارتقاء آگاهی پرولتاریا در رابطه با وظایف رهائی بخش اش می باشد، این در حالی است که پرولتاریا از لحاظ کمی رشد می کند و نقش اش در فرآیند تولید، او را استاد واقعی همین فرآیند می سازد (۹۱).

اگر که می باید این نظریه را تا نتیجه گیری اش ادامه داد، پس: انقلاب اول باید در آگاهی پرولتاریا بوجود آید. او خود راهش را بسوی آزادی از طریق مبارزه خواهد یافت. اما بطور هم زمان توسعه و گسترش آگاهی اش حیاتی است. و این جایی است که کمونیست ها، آنها که اندیشه اند، و آنها که در علم تکامل تاریخ خبره گشته اند نقش

خویش را می یابند. این عناصر روشن گشته، باید در گروه های کوچک گردهم آیند، که از نظر پانه کوک در صحنه مبارزه عملی عناصری خارجی هستند. آنها کارکردی روشنگری، توضیحی و بحثی دارند. وظیفه شان روشن و عیان نمودن هر چه بیشتر اهدافی است که باید به آنها دست یافت؛ وظیفه شان تبلیغات خستگی ناپذیر در نوشته هاشان، سخنرانی هاشان، فرموله کردن ایده ها و دانسته ها و آگاه گری توده ها می باشد. همانگونه که شوراهای کارگران واحدهائی برای فعالیت های عملی در مبارزه طبقاتی را تشکیل می دهند، این گروه های بحث، نیروی معنوی آن طبقه را نمایندگی می کنند(۹۲).

خطوط دقیق این گروه ها که پانه کوک برخی اوقات احزاب می نامید، مبهم می ماند. آنها وضعیت معینی ندارند، کارت عضویت یا آبونمان های منظمی ندارند. از همه مهمتر اینکه وظیفه آنها هدایت کردن تضادها نیست. واقعاً برای او مهم نبود که این گروه ها چه نامیده شوند، تا آنجا که از آنچه که بعنوان حزب می شناسیم متفاوت باشند. این گروه ها تمام آنهایی که درک های پایه ای مشترکی دارند را برای بحث و کشف وظایفی که باید بدانها دست یافت گرد هم می آورند. فعالیت شان صرفاً فکری است و اهمیت شان از این واقعیت سرچشمه می گیرد که پیروزی سرانجام همچین به نیروی روحی پرولتاریا بستگی دارد(۹۳).

در کنار جایگاه نسبتاً میانه روی پانه کوک (ایده هایش از حزب شامل تفاوت های ظریفی بود) برخی دیدگاه های کمونیست های شورائی گستاخ تر بودند، و تمام اشکال سازمانی "خارجی"، مستقل از اینکه چه نفعی ممکن است داشته باشد، را رد می کردند.

در طول دوره ۲۳-۱۹۱۷ با برخی دیدگاه ها مواجه می شویم که بیشتر شبیه بعضی گرایشات آنارشیستی است تا گرایشات مارکسیستی. برای مثال، خیلی زود، یعنی در سال ۱۹۱۷، ژولیان بوخارت اعلام کرد که همه احزاب مانند یکدیگرند و در مقابل تمام اتوریتته ها، حتی آنها که برخاسته از حزب انقلابی بودند، اعلام حق خودمختاری کرد. بوخارت حتی خود شکل حزب را رد کرد و فقط "ارگان های اجرائی" اش (*Ausführende Organe*) را حفظ نمود(۹۴). کمی بعد، فراکسیونی درون شاخه "وحدت طلب ها"ی کمونیست شورائی (AAUD-E) توسعه یافت که خواستار انحلال تمام ساختارهای عمومی سازمانی شده بود (یعنی آنهایی که گروه های پائین دستی ها را گرد هم می آورند) (۹۵). این دو گرایش اما بر روی مرزهای خارجی تئوری شورائی قرار داشتند. از سوی دیگر، تعدادی از شوراگراها در سال های ۱۹۳۰ ایده هائی را ارائه دادند که ترجمان دقیقی از ذات این تئوری بود. برای این افراد، جداسازی بین مبارزه طبقاتی و عمل های کارگری غیر ممکن بود، جنبش کارگری منطبق است با جنبش کارگران. قانونمندی خودش که میل به تصرف ابزار تولید دارد، بر آن حکم فرما است. این جنبش نه تنها ارگان های مبارزه مادی خویش (کمیته های کارخانه یا کنش کارگری) را بوجود می آورد، بلکه ارگان های دانش فکری خویش را نیز خلق می کند: گروه های کاری. این گروه ها دیگر اجتماعی از افراد خارجی برای طبقه نیستند، بلکه ابزاری هستند که توسط خود طبقه و درون صفوف خویش ساخته شده اند. این، سازمان خودمختار توده ها را به شوراهای می رساند و سازمان **کارگران انقلابی** را به گروه های کاری(۹۶). به بیان دیگر، همه دخالت

های از بیرون حذف شده است؛ تمام تلاش‌ها در جهت هدف نهائی باید که از درون خود طبقه برخیزد، و هر گونه استثنائی بر این مساله تنها می‌تواند از جنبش "کارگری سابق" الهام گیرد.

دیدیم که چگونه تئوری شورائی از رادیکالیسم جناح چپی جدا گردید و وجود مستقل خویش را علیه درک هائی بنا نهاد که مسکو از طریق اترناسیونال سوم تبلیغ می‌کرد. با گذشت سال‌ها، مساله انقلاب روسیه، سرشت و مشخصه هایش، می‌باید که جایگاهی با اهمیت فزاینده در مباحث این "گروه‌های کاری" می‌گرفت. شوراگراها نه یک، بلکه دو تئوری متوالی در مورد انقلاب روسیه ارائه دادند، بطوریکه مضمون این درک‌ها از تئوری شان به مثابه یک کل جدائی‌ناپذیر است.

برای شروع، از سال ۱۹۱۹ به بعد، تئورسین‌های رادیکال پذیرفتند که در روسیه یک انقلاب واقعی انجام گرفته که رژیم سابق را سرنگون ساخته و پرولتاریا را به قدرت رسانده است. اما شرایط ویژه‌ای که بر این کشور عقب مانده حاکم بود، به این معنی بود که نمی‌توان انتظار داشت که انقلاب دارای همان اشکالی باشد که مطمئناً در کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکا خواهد داشت. زیرا این کشورها حاوی پرولتاریای فراوان و تحصیل کرده با پشتوانه تاریخی طولانی می‌باشند، که نمی‌توانند برای به انجام رساندن وظیفه تاریخی شان به طبقات اجتماعی دیگر اتکا کنند. به عنوان مثال در آلمان توده کشاورز شامل دهقانان اجاره نشین و زمین داران کوچک می‌شد که تنها آرزوشان حفاظت و وسعت بخشیدن به ملک شان بود: آنها متحدین طبیعی بورژوازی بودند. پرولتاریا فقط می‌توانست روی نیروهای مادی و معنوی خودش حساب کند. روزی که بپا خیزد، نابودی ساختارهای کهن را بعهده گرفته و بالاتر از هر چیز، دیکتاتوری خودش را -- دیکتاتوری طبقه را -- اعمال می‌کند. در روسیه بر عکس، شش میلیون کارگر از جانب یک توده وسیع دهقانی که همچنین خواستار خلع ید از سرمایه داران بودند حمایت می‌شدند. به مجرد به قدرت رسیدن، این طبقه کارگر قلیل (در کشوری با ۱۸۰ میلیون جمعیت) و عاری از هرگونه سنت آزادی یا آگاهی طبقاتی، مجبور بود قدرت را به حزبی واگذار کند که از کمونیست‌های آگاه و فداکار ساخته شده، که سیاست اش نمی‌توانست پایه اجتماعی رژیم اش -- دهقانان -- را نادیده بگیرد. این مساله توضیح می‌دهد که چرا دیکتاتوری‌ای که در واقعیت تجربه شد، نه از نوع طبقه، بلکه حزبی، یک بوروکراسی یا حتی فقط تعداد اندکی رهبر بود (۹۷).

علیرغم این تحلیل، یا احتمالاً به علت آن، کمونیست‌های شورائی خود را با انقلاب روسیه هم‌هویت می‌ساختند و صحت تئوری و عمل بلشویکی را بزیر سوال نمی‌بردند. تاکتیک‌های بلشویکی را برای وضعیت کشوری از نظر اقتصادی عقب افتاده، کاملاً مناسب می‌دانستند؛ تمام آنچه که از حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌خواستند این بود که از فراخوان برای تاکتیک‌های مشابه در اروپای غربی، یعنی جائی که وضعیت بکلی متفاوت بود، دست بردارد (۹۸).

از حدود سال‌های ۲۲-۱۹۲۱ هنگامی که انقلاب روسیه شروع به ظاهر شدن بمثابه انقلابی بورژوائی کرد، نظرات نیز شروع به تکمیل شدن کردند. این تغییرات نظری مصادف بود با معرفی طرح نپ لنین و تشویق وی برای

مالکیت خصوصی بخصوص در مناطق روستائی. اتو روله یکی از اولین افرادی بود که از خصلت "کمونیستی" انقلاب روسیه اسطوره زدائی کرد. در بازگشت از روسیه اعلام کرد که شوراها فقط دیکتاتوری حزب را پوشانده اند، و اینکه او هیچ ردی از کمونیسم حقیقی در آنجا نیافت، بلکه بر عکس آنجا نمایش رشد یک بورژوازی نوین شورائی است! (۹۹) مدت کوتاهی بعد از آن، همه شوراگراها حول این دیدگاه که آنچه در روسیه اتفاق افتاد یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک یا بورژوا-دهقانی بود گرد آمدند: تا آنجا که سیاست داخلی (بازگرداندن مالکیت خصوصی) و سیاست خارجی (روابط تجاری و دیپلماتیک با قدرت های سرمایه داری) هر دو گواه فرآیندی بودند که در آن به تدریج قدرت در دست اقلیتی قرار می گرفت و جامعه مستقیماً به سمت "سرمایه داری دولتی" هدایت می شد. وظایفی که در مقابل انقلابیون روسی قرار داشت، آنهایی بودند که بورژوازی از عهده انجام شان بر نیامده بود: انقلاب توسط مشتی از نمایندگان خورده بورژوازی --بلشویک ها-- انجام شده بود که آنقدر پیش رفته بودند که خود را بمثابة مانعی در مقابل انقلاب جهانی پرولتاریا قرار دهند. طبق معمول اتو روله بود که این ایده را به نافذترین شکلی ابراز داشت، برای او در کشوری که نخستین وظیفه اش پیشرفت از فتودالیسم به سرمایه داری صنعتی مدرن بود، خصلت کمابیش پرولتاریائی انقلاب روسیه هیچ کاری برای تغییر جوهر بورژوائی آن نکرد. او از همان آغاز مدعی بود که رژیم نشان داده که بورژوائی است: فقط کافی است به قرارداد برست-لیتوفیسک، پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت مردم، پافشاری بر مالکیت خصوصی بین دهقانان یا سیاست ملی کردن که هیچگونه ربطی به *سوسیالیزمه شدن* ندارد، نگریسته شود (۱۰۰).

جوهر این تحلیل، با وجودی که برخی اصلاحات بعدها بدان اضافه گردید، حتی پس از اشتراکی کردن های اجباری سال های ۳۰-۱۹۲۸ بلا تغییر ماند. پانه کوک بعداً توضیح داد که اشغال قدرت توسط حزب بواسطه "کمبود کادر" و اینکه دولت خود را جایگزین طبقه کرده بود انجام گرفت. برای او، از آنجا که دولت در روسیه حاکم مطلق بود، سرمایه داری دولتی مترادف با شکلی از سوسیالیسم دولتی بود. در حالی که بوروکراسی وظایفی را به پیش می برد که در غرب اروپا وظایف بورژوازی می بودند، به وضوح، این کار بوروکرات ها بود که صنعتی شدن و اشتراکی شدن را به کشور تحمیل کنند. این دلیل چرائی این نکته است که علیرغم خصلت بورژوائی انقلاب روسیه، یا ترجیحاً بخاطر آن خصلت، این انقلاب گامی عظیم به جلو را نمایندگی می کرد؛ توده ها از مرحله تغییرناپذیر بربریتی به وضعیتی پیشرفت کرده بودند که در آن ممکن بود امید داشته باشند که برای خود شأنی داشته باشند. اما بهای این پیشرفت سنگین بود: یک دیکتاتوری سرکوب گر و بردگی خورده کننده تر از آنچه که بر دوش طبقه کارگر جوامع سرمایه داری غربی سنگینی می کند (۱۰۱).

جنگ دوم جهانی به هیچ تغییر قابل ذکری در تئوری های شورائی منجر نگشت؛ بر تعدادی از این تئوری ها تاکید بیشتری شد، در حالی که برخی دیگر کم رنگ تر شدند. اکنون هدف اصلی مبارزه علیه ائتلاف دولت-اتحادیه ها بود، که در نتیجه آن، اشکال نوینی از تقابل ها می باید پدید می آمدند، اشکالی مانند اعتصابات غیر قانونی و اشغال کارخانه. به نظر شوراگراها این متدهای نوین (البته نه چندان نوین، زیرا آنها از قبل، پدیداری این روش ها را پیش از جنگ مشاهده کرده بودند) ویژه گی تفکر مستقل و خودمختاری است که پرولتاریا اکنون توانائی اش را دارد.

مسأله محوری در فرآیند انقلابی پسا-جنگ بمثابه امتداد این اعتصابات تظاهر می یابد. از آنجا که اعتصابات غیر قانونی قانونیت خود سیستم و حق مالکیت را بزیر سوال می کشیدند، کارکرد سرکوب گرانه اتحادیه اکنون به مثابه جرعه آماده ای بود که کل جامعه را به آتش می کشید. بنابراین شوراگراها همه امید خود را بر همبستگی کارگری و همه گیر شدن کنش کارگری گذاردند که به تدریج کارگران را به تصرف ابزار تولید هدایت می کرد. زیرا ملی سازی به تنهایی به استثمار پایان نخواهد داد: بوروکراسی نوینی بطور گریزناپذیر مانند اتحاد شوروی سر بلند خواهد کرد که جای طبقه استثمارگر سابق را بگیرد (۱۰۲).

تعداد اندکی گروه کوچک تئوری شورانی و یا تئوری های نزدیک به آن که در سال های بعد در هلند، استرالیا، بریتانیا و فرانسه بقا یافتند را تبلیغ می کردند. از پایان دهه ۱۹۶۰ اما ایده ها و سنت های کمونیسم شورانی، به ناگهان محبوبیتی تازه یافتند. به یکی از ستاره ها در آسمان چپ نو تبدیل گردیده است (۱۰۳). این است علت چرایی ضرورت اینکه نظریه های جنبش شوراگراها در ارتباط با آرمان های رادیکال گرائی نوین قرار بگیرد، یا حداقل در این مسیر تلاش شود.

هیچ گونه تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد که تئورسین های شورانی در مسیری هستند که توسط مارکسیسم ترسیم گردیده است: هدف آنها بدست دادن تفسیری واقعی و تغییر شکل داده نشده از افکار مارکسی است. به علاوه مارکسیسم شان بطور بسیار محدودی جبرگرا است، و علیرغم اهمیتی که پانه کوک برای عوامل معنوی و آگاهی قائل می شود، تفسیر کمونیسم شورانی از ماتریالیسم نسبتاً محدود است. به روابط تولیدی به مثابه عامل تغییر دهنده حیات اجتماعی و تکامل اش نگریسته می شود -- با یا بدون وقفه زمانی. همان گونه که گورتر بیان کرد، انسان ها ممکن است که تاریخ خویش را رقم زنند، اما تنها در محدوده ای نسبتاً تنگ. تکامل تاریخی، درون دگرگونی شیوه تولید قرار دارد.

این جبرگرایی که از روح رادیکال گرایی نوین نسبتاً فاصله دارد، اغلب مایه دگماتیسم معینی می شود. شوراگراها اعتقاد راسخ دارند که بحران کاپیتالیسم بطور ناگزیری منجر به پدید آمدن آگاهی انقلابی می شود. حتی اگر آنها نسبت به کائوتسکی یا لنین خیلی کمتر دگماتیک باشند، با این وجود، کمونیست های شورانی مهر اکونومیمیسیمی اکید خورده اند (۱۰۴).

عامل دیگری که با تفکر انقلابی معاصر به یکسان بیگانه می باشد، نقش محوری قائل شدن برای واحدهای تولیدی در فرآیند رهائی است. پانه کوک می گوید که تولید اساس جامعه و واحدهای تولیدی سلول های زنده اش می باشند (۱۰۵). این بیان از ماتریالیسم دیالکتیک جبری اش و ارزش گذاری گزاف اش نسبت به عوامل اقتصادی نشات می گیرد. این ارزش گذاری پاسخگوی درک شوراگراها از کار است: آنها کار را مطلوب، ضروری و سرچشمه تمام زندگی اجتماعی و معنوی در نظر می گرفتند. به بیان دیگر، درک آنها از کار به زحمت از تصویر شبه مذهبی ارائه شده توسط مارکس و انگلس متفاوت بود. جامعه کنترل شده توسط کارگر که از جانب شوراگراها دفاع می شد، یک کارخانه پهناور خواهد بود؛ که نه نامطلوب بودن کار و نه یکنواختی اش محو خواهد

گشت. به دور از رهاسازی انسان از کار مولد، این روایت انسان را بطور دائم و علاج ناپذیری به آن [کار مولد] مقید می کند.

اتو روله حتی آنقدر پیش رفت که معتقد بود کارگر فقط هنگامی پرولتر است که درون کارخانه اش باشد. در خارج از محیط کار، او یک خورده بورژوا، بی ذوق در شیوه زندگی، و تحت سلطه طبقه مسلط است. فقط در محل کارش انقلابی می شود (۱۰۶). انسان به ناگزیر متعجب می شود که کارگر چگونه این انشقاق شخصیت اش را تحمل می کند؛ آیا یک فرد واقعاً می تواند ذهنیتی دوقلو، یا مانند ژانوس* دو چهره داشته باشد؟ این سوال ما را به نقدی بنیادی تر از هسته سخت تئوری رادیکال، یعنی کاراکتر ناتمام کمونیسم شورانی هدایت می کند. زیرا که درک های کمونیسم شورانی واقعاً فقط به یک لایه از از خودیگانگی انسان چنگ می زند، و جنبه های دیگر، از جمله زندگی روزمره فرد که در دل نقد رادیکال قرار دارد را نادیده می گیرد. این نکته مسلم نیست که پرولتاریا نسبت به مبارزه علیه فرهنگ، خانواده و سرکوب جنسی، در مبارزه حرفه ای بهتر مسلح است.

حتی آنجا که نقش (حداقل باید گفت مبهم) "اقلیت های آگاه" -- گروه های کاری یا احزاب نوین -- مورد بحث است، کمونیسم شورانی عناصر نسبتاً فراوانی را از مارکسیسم کلاسیک به عاریه می گیرد تا در نزد رادیکال های نوین مورد تردید واقع نگردد. شوراگراها اکثراً ریشه های اجتماعی بورژوائی داشتند، روشنفکرانی که بخوبی در مناصب (کاریر) خود جامعه ای که احاطه شان کرده بود پا بر جا بودند. چیز ناسازه ای در رابطه با اشتیاق آنها برای قائل شدن نقش ناجی برای کارگران -- دیگران، برای اینکه از واژه آگزیستانسیالیست ها استفاده کرده باشیم -- وجود دارد، وقتی که در نظر بگیریم که خودمختاری یا خود-جنبشی پرولتاریا در مرکز مشغله های ذهنی آنها قرار دارد.

با وجود همه اینها، شوراگراها در یک تضاد تاریخی با ایدئولوژی لنینیستی سهمی به سزا ایفا کردند. در آن سال های تیره، زمانی که انترناسیونال سوم بمثابه تجسم امیدهای انقلابی برجسته شده بود، شوراگراها این ادعا را اسطوره زدائی نمودند، هر چند که از همان پیش فرض های تئوریک کمونیست های رسمی آغاز کرده بودند.

در انتها، با ارجاع دادن اولین و مهم ترین تجربه تاریخی شوراها، آنها به یکی از خواسته های بنیادین رادیکال گرائی یعنی اینکه مبارزه برای رهائی از تمام زنجیرها باید مبارزه ای خودمختار باشد مضمون روشنی دادند. و اگر آنها در قرار دادن تمام امیدها و ایمان شان بر روی تجربه شوراها تنها نبودند، با این وجود، آن تجربه را درون تکامل تاریخی رادیکال گری قرار دادند.

* Janus ژانوس خدای دو چهره رومی، خدای ورودی و خروجی، خدای درب.

یادداشت‌ها

بیجگ = یادداشت جان گری

- ۱- نگاه کنید به فصل اول کتاب سنت رادیکال نوشته ریچارد گامبین
Richard Gambin, *the Radical Tradition* (London 1978), Chapter 1.
- ۲- ما کلاً سه گرایش می یابیم: جناح میانه رو-شونیست، جناح رفرمیست-پاسیفیست که کمتر متمایل با ادغام با دمکراسی بورژوائی بود؛ و جناح چپ انقلابی که اکثریت آنها در پایان از انترناسیونال سوم حمایت کردند.
- ۳- اینجا من از تمایز سازی گوستاو لانداور Gustav Landauer در *Die Revolution* (London 1978) استفاده می کنم، بین توپیا tpoia که ابراز و تجربه واقعیت است، و اتوپیا utopia، یعنی ترکیبی از توپیا --آنچه که وجود دارد-- و آنچه که ابراز نشده اما ما آرزویش را می کنیم. در آن لحظه ای که اتوپیا واقعیت می یابد، توپیا می شود.
- ۴- F. L. Carsten, *Revolution in Central Europe (1918/1919)* (London, 1972), p.125ff.
- ۵- برای توصیفی نهادی و ترتیب بندی شده زمانی، نگاه کنید به:
A. Schwarz, *die Weimarer Republik* (Corstanz, 1958), p.28-9.
- ۶- P. Brouè *Rèvolution en Allemagne* (Paris, 1971), ch.6.
- ۷- P. von Oertyen, *Betriebsträte in Novemberrevolution* (Dusseldorf, 1963), p.71 ff.
- ۸- Brouè op. cit. , And E. Kolb, *die Arbeiterräte in der deutschen Innenpolitik* (Dusseldorf, 1962), p. 60.
- ۹- Kolb, op. cit. Pp. 88-90.
- ۱۰- ibid. Pp. 91-92.
- ۱۱- این دیدگاه اکثر تاریخ نویسان آن دوران است، از O. K. Flechtheim گرفته تا بقیه، با وجودی که او نسبت به جنبش انقلابی نظر مساعدی دارد. نگاه کنید به کتابش: Die K. P. D. In der Weimarer Republik (Frankfurt, 1969), ch. 2.
- ۱۲- برای شرح و بررسی زمان بندی شده این اتفاقات، رجوع کنید به:
R. Grunberger, *Red Rising in Bavaria* (London 1973).
اسناد این دوره در کتاب زیر یافت می شوند:
G. Schmolze (ed.), *Revolution und Räterepublik 1918-1919 in Augenzeugenberichten* (Dosseldorf 1969).
- ۱۳- اولین شورا تاریخ دسامبر ۱۹۱۷ را با خود دارد. نگاه کنید به :
R. L. Tokès, *Bèla Kun, and the Hungarian Soviet Republic* (New Zork, 1967), p. 38 F.
منابع وسیع در رابطه با این موضوع در منبع زیر بررسی شده است:
Völgyes *The Hungarian Soviet Republic* (Stanford, 1970).
- ۱۴- Tokès, op. cit., p. 120.
- ۱۵- ibid, p. 161.
- ۱۶- از تعداد ۳۳ نفر کمیسار خلق، ۱۷ نفر سوسیالیست، ۱۴ نفر کمونیست، و ۲ نفر دیگر به هیچ حزبی وابسته نبودند. (رجوع شود به منبع فوق، ص ۱۳۷)
- ۱۷- قابل توجه است که گلیدها که بعد از ۱۹۱۰ فعال بودند، برای تصاحب کارخانجات صنعتی فراخوان ندادند، و برای سپردن اداره این صنایع به دست کارگران به تنهایی نیز آماده نبودند. بالاخره تنوریسین هایشان در ارتباط با نشان دادن اینکه دلیلی برای بریدن از

اتحادیه ها وجود ندارد، و اینکه آنها فقط در جستجوی دگرگونی دکرترین تریدیونیونیسیم می باشند، البته تا آنجا که کنترل مشترک مورد بحث بود، محتاط بودند.

۱۸- G. D. H. Cole and R. Postgate, *The Common People* (London, 1968), p. 518.

۱۹- *ibid*, p. 546-57.

۲۰- Cf. B. P ribicevic, *The shop Stewards` Movement and Workers` Control, 1910-1922* (Oxford, 1959), p. 99 ff.

۲۱- *ibid*, p. 144.

۲۲- A. Tasca, *Naissance du fascisme* (Paris, 1967), p. 45.

۲۳- *ibid*, p. 54.

۲۴- *ibid*, p. 103-4.

۲۵- H. Prouteau, *Les occupations d`usines en France et en Italie (1920-1936)* (Paris, 1967), p. 40.

۲۶- J. M. Cammet, *Antonio Gramsci and the origins of Italian Communism* (Stanford, 1967), p. 74.

۲۷- 'Sindicati e consigli', *Ordine Nuovo* (11 October 1919), in A. Gramsci, *L`Ordine Nuovo 1919-1920* (n. p., 1955), p. 34-9 (henceforth referred to as *Opere*).

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

Selections from Political Writings 1910-1929 (London 1977), pp. 98-102.

۲۸- 'Sindicalismo e consigli', *Ordine Nuovo* (8 Nivember 1919) and second article, 'Sindicati e consigli', (2 June 1920) in *Opere*, p. 44-48, p. 131-5.

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

Selections from Political Writings 1910-1929 (London 1977), pp. 109-113, 265-268.

۲۹- 'Democrazia operaia', *Ordine Nuovo* (21 July 1919), Written in collaboration with Palmiro Togliatti in *Opere*, p. 10-13.

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

Selections from Political Writings 1910-1929 (London 1977), pp. 65-68.

See also J. M. Piotti, *La pensée politique de Gramsci* (Paris, 1970), p. 260.

۳۰- Commett, *op. cit.*, p. 88.

۳۱- Cf. 'Il problema del pottere', *Ordine Nuovo* (29 November 1919) and 'partito di governo e classe di governo', (6 March 1920) in *Opere*, p. 56-60, 91-96.

یجگ: ترجمه انگلیسی این مطلب در منبع زیر یافت می شود:

Selection from Political Writings 1910-1929 (London 1977), pp. 130-134, 167-172.

۳۲- 'Sindicati e consigli', *op. cit.* (20 Jun 1920).

۳۳- 'Il partio e la rivoluzione', *Ordine Nuovo* (27 December 1919) in *Opere*, p. 67-71.

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

Selections from Political Writings 1910-1929 (London 1977), pp. 142-146.

۳۴- Along similar lines see Piotte, *op. cit.* p. 263.

۳۵- با وجودی که او علناً موضع گرفت که اصول لیبرتاریائی "خطرناک" هستند (به یادداشت شماره ۳۴ صفحه ۱۲۵ مراجعه کنید). در ارتباط با رابط اش با آنارشیست ها رجوع کنید به:

P. C. Masini, Antonio Gramsci e l'Ordine Nuovo. Visti da un libertario (n. P., 1956).

۳۶- Cited by piotte, op. cit., p. 271.

۳۷- ibid, p. 373.

۳۸- Sozialistengeseze (۱۸۷۸-۹۰) که در طول این دوره سازمان های سیاسی را از حقوق مدنی بی بهره ساخت. در رابطه با توسعه سوسیال دمکراسی آلمان نگاه کنید به کار کلاسیک:

C. E. Schoeske, German Social Democracy (1905-17) (Cambridge, Mass, 1955).

۳۹- ر. لوگزامبورگ، اعتصاب توده ای حزب سیاسی و اتحادیه کارگری (دیترویت ۱۹۱۹).

یجگ: نسخه انگلیسی این جزوه روی اینترنت در آدرس زیر یافت می شود: www.marxists.org

۴۰- این نام از ژورنال مخالف رهبری حزب هلند که از ۱۹۰۷ به بعد منتشر می شد اتخاذ گشته است: Die Tribune.

۴۱- هنگامی که لوگزامبورگ در حال نوشتن جزوه اش بود، مسأله بوروکراتیزه شدن وسیعاً مورد بحث بود. رابرت مایکلز (Robert Michels) در سال ۱۹۰۶ (هنگامی که هنوز عضو SPD بود) و پیش از این که یک مطالعه جامعه شناسانه در جزئیات را به این مسأله اختصاص دهد بود که توجه را به این پدیده جلب کرد.

یجگ: ترجمه انگلیسی کتاب وی: Robert Michels, Political Parties (London 1962)

۴۲- کتاب نتل (J.P. Nettl) حامل شهود فراوانی در این مورد می باشد: Rosa Luxemburg (London 1966)

۴۳- H. M. Bock, ``Zur Geschichte un Theorie der holländische marxistischen Schule``, in A. Pannekoek and H. Gorter, Organisation und taktik der proletarischen Revolution (Frankfurt, 1968), p. 12 speaks of 500 members; F. Kool (ed.) in his introduction to Die Linke gegen die Partieherrschaft (Olten, 1970), p. 89 puts the figur at 700.

۴۴- A. Pannekoek, Die taktischen differenzen in der arbeitbewegung (Hamborg, 1909).

یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی از این نوشته در کتاب زیر یافت می شود:

Serge Bricianer Pannekoek and the workers Councils (St. Louis, 1978), ch. 2.

۴۵- A. Pannekoek, ``Masseaktion und Revolution``, Die Neue Zeit Vol. 1, 1912 p.543 and ``Die Eroberung der Herrschaft`` Leipziger Volkszeitung, no. 210 (1912).

یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی از این نوشته ها در کتاب زیر یافت می شود:

Serge Bricianer Pannekoek and the workers Councils (St. Louis, 1978), ch. 3

۴۶- A. Pannekoek, `` Marxistische Theorie und revolutionäre Taktik``, Die Neue Zeit Vol. 1, 1912 p. 272-81, 365-73.

یجگ: ترجمه انگلیسی این مقاله در کتاب زیر یافت می شود:

D. A. Smart (ed.) pannekoek and Gorter's Marxism (London, 1978).

در رابطه با تاریخ "رادیکالیسم جناح چپی" به کتاب زیر مراجعه کنید:

H. M. Bock, Szndicalismus und Linkskommunismus von 1918-1923 (Meisenheim am Glan, 1969).

۴۷- بیش از آن اینکه نشریات چپ افراطی به سادگی شگفت آوری در جامعه و حتی در جبهه ها در دست ها می چرخیدند. در این مورد رجوع کنید به:

J. Miller `` Zur Geschichte der linken Sozial- demokraten in Bermen (1906-1918)`` in Zeitschrift für Geschichtswissenschaft (Sonderheft, 1958), pp. 202-17.

۴۸- در واقع دیدگاه های تعداد قابل توجهی از اسپارتاکیست ها با نظرات رهبرانشان مشترک نبود؛ در آن شرایط اما، فقط این رهبران موفق شدند به اینکه صدایشان شنیده شود. فراتر اینکه نظرات لیکنیشت همان گونه که در نوشته های زندان اش در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ نشان داده شده، نسبت به دیدگاه های لوگزامبورگ بدیع تر بودند. نگاه کنید به:

Karl Libknecht, Politische Aufzeichnungen aus seinen Nachlass (Berlin, 1921). See also Bock, op. Cit., pp. 65-66.

۴۹- Arbeiterpolitik (Bermen), no. 1 (24. Januar 1916), and no. 7 (17. February 1917), see the editirials.

۵۰- برای شروع، اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، لفظ ISD فقط به گروه های هامبورگ و برمن اطلاق می شد. اما در فاصله زمانی کوتاهی، همه گروه های افراطی به این نام شناخته می شدند.

۵۱- Arbeiterpolitik (Bermen), no. 15 (14. April 1917), and no. 10 (26. august 1916).

۵۲- ``Zur Einführung`` Verbut (1. Januar 1916), unsigned.

۵۳- A. Pannekoek, ``Bolschewismus und Demokratie``, Arbeiterpolitik (Bermen), no. 5 (December 1918).

یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی از این نوشته در کتاب زیر یافت می شود:

Serge Bricianer Pannekoek and the workers Councils (St. Louis 1978), pp. 150-152.

۵۴- رادک در این تجدید روابط غیر مترقبه نقشی حیاتی ایفا نمود. هنگامی که در سازمان هامبورگ فعال بود، به لنین پیوست و به نفع وحدت مجدد بحث می کرد. باید اضافه شود که رهبران بلشویک در میان بین المللی ها بسیار محبوب بودند. بین المللی ها مقاله های لنین، زینوویف، و البته رادک را، حتی با اینکه او از خود در بین رفقای سابق اش چه در حزب آلمان و چه در حزب لهستان خاطرات خوشی برجای نگذاشته بود، تجدید چاپ می کردند.

۵۵- دقیق تر اینکه، واگرائی ها توسط یک نمای وحدت ایدئولوژیکی پوشیده شده بود. بدین ترتیب در کنفرانس USPD (در آوریل ۱۹۱۷) نماینده اسپارتاکیست ها، فریتس روک Fritz Ruck دیدگاه های بسیار نزدیکی را نسبت به بین المللی ها بیان کرده بود.

H. M. Bock, Szndicalismus und Linkskommunismus von, op. Cit., p.62.

۵۶- برنامه حزب کمونیستی کارگر، محل انتشار ذکر نشده است، و بدون ذکر تاریخ می باشد (۱۹۲۰).

Program der Kommunistischen Arbeiter- Partei Deutschlands.

یجگ: این برنامه در آدرس زیر یافت می شود: <http://www.left-dis.nl/uk/kapd1920.htm>

۵۷- کمونیست های جناح چپی هامبورگ و برمن بودند که اساسنامه AAUD را در ماه آگوست ۱۹۱۹ نگاشتند. رجوع شود به منبع ذکر شده از Bock در بالا صفحه ۱۳۲-۱۳۰، و نیز:

F. Wolffheim Betriebsorganisationen order Gewerkschften (Hamborg, 1919, the text dates from August)

یجگ: ترجمه انگلیسی اساسنامه AAUD در ماه نوامبر ۱۹۲۱ در Workers dreadnought انتشار یافت.

۵۸- کنش توده ای Massenaktion جزوه ای بود که از طرف KAU (برلین ۱۹۳۳) منتشر شد. AAUD-E به نقد برای مدتی طولانی بین آنها که به سازمانی محکم، با تصمیمات گرفته شده از بالا و الزام آور برای رده پائین ها معتقد بودند، و آنها که خواستار لغو هرگونه ساختار به هم فشردگی تشکیلاتی بودند، تقسیم شده بود. AAUD-E برای تبلیغات، که جهت گیری اش عمدتاً مخالف با احزاب سیاسی بود، برای بسط شعارهای شوراها فراخوان داد. رجوع شود به:

Die Allgemeine Arbeiter- Union (Einheitsorganisation). Was sie ist und was sie will! (frankfurt am Main 1927t)

۵۹- منبع ذکر شده از Bock در بالا، صفحه ۲۰۹. در سال ۱۹۲۳ گروه ها و سکت های کمونیسم شورانی در مجموع به تعداد کمتر از ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده شدند - رجوع شود به منبع ذکر شده از F. Kool در بالا، صفحه ۱۴۵.

۶۰- روزا لوگزامبورگ سه موضوع را به خود اختصاص داده بود: اصل ملیت ها، زمین های غیر اشتراکی و دیکتاتوری حزب. این موضوع ها، حداقل تا دسامبر ۱۹۱۸ بر قله بی میلی اش نسبت به جدائی از سوسیال دمکراسی قرار داشتند. مراجعه شود به جزوه اش "انقلاب روسیه" (چاپ لندن ۱۹۵۹) که در ۱۹۱۸ نگاشته شد.

۶۱- A. Pannekoek. ``Bolschewismus und Demokratie``, op. Cit., See also his article: ``Der Anfang`` Arbeiterpolitik (Bermen), no. 48 (30 November 1918).

۶۲- V. Lenin, State and Revolution, (Moscow, 1970).

یجگ: این جزوه روی اینترنت در آدرس زیر یافت می شود: www.marxists.org

۶۳- V. Lenin, State and Revolution, (Moscow, 1970) (italic in the original text).

یجگ: این جزوه روی اینترنت در آدرس زیر یافت می شود: www.marxists.org

۶۴-O. C. Flechthelm, Le Parti communiste sous la Rèpublique de Weimar (Paris, 1972), p. 85 ff.

بر طبق گفته های Brouè اتوریته موثر پل لوی تا ماه مارس ۱۹۱۹ ادامه داشت. رجوع شود به منبع ذکر شده در بالا ص ۲۹۵.

۶۵- Letter in *Kommunistische Arbeiter-Zeitung* (Hamburg), no.191 (1919)

۶۶- V. Lenin, *Left-wing Communism: an Infantile Disorder* (Peking)

۶۷- *Bericht über Moskau Die Aktion*, no. 39/40 (1920)

یجگ: ترجمه انگلیسی این مقاله تحت عنوان "گزارش از مسکو" در آدرس زیر در اینترنت یافت می شود:

<http://www.geocities.com/Athens/Acropolis/8195/moscow.htm>

۶۸- *Manifeste, thèses et résolutions des quatre premiers congrès mandiaux de l'Internationale communiste* (Paris, 1934; fascimile repr. Paris 1970) pp.47,49

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منابع زیر یافت می شود:

Theses, Resolutions and manifestos of the First Four Congresses of the Third International (London 1980) , *The Second Congress of the Communist International* (London 1977) , *Workers of the world and Oppressed People*

Unite! : Proceedings and Documents of the Second Congress, 1920 (Communist International in Lenin's Time) (New York, 1922)

۶۹- M. Bock, op. cit., p.257

۷۰- تروتسکی هیچ درنگی نکرد که از پیش (یعنی در کنگره سوم انترناسیونال کمونیست) این انترناسیونال چهارم را که به نظرش "هیچ خطری نیست که به تعداد بسیار زیادی عضو دست یابد" را نقد کند. از قرار معلوم، او هنگامی که چند سال بعد انترناسیونال چهارم خودش را برپا می داشت، طور دیگری می اندیشید.

۷۱- H. Gorter, *Offener Brief an den Genossen Lenin, eine Antwort auf Lenins Broschore: Der Radikalismus, eine Kinderkrankheit des Kommunismus* (Berlin, n. d. 1921)

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

Workers Dreadnought Vol. VII no. 51 to Vol. VIII no. 13 March - June 1921

یجگ: تصحیح شده آن در منابع زیر یافت می شود:

Wildcat pamphlet, *Open Letter To Camerade Lenin* (London 1989)

این ترجمه در سایت اینترنت Communist Left همراه با نسخه های آلمانی و فرانسوی نیز وجود دارد:

<http://huizen.dds.nl/~left-dis/UK/open0.htm>

۷۲- F. Wolfheim, *Betriebsorganisationen oder Gewerkschaften* (Hamburg, 1919) and A. Pannekoek, *Weltrevolution und Kommunistische Taktik* (Vienna 1920)

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در منبع زیر یافت می شود:

D. A. Smart (ed.) *Pannekoek and Gorter's Marxism* (London, 1978), pp. 93-141

online World Revolution and Communist Tactics: <http://www.geocities.com/~johngray/panworl1.htm>

۷۳- 'Der Parlamentarismus in der proletarischen Revolution', *Proletarier* (Berlin), no. 2 (November 1920).

۷۴- 'Zur Frage der Einheitschule', *Arbeiterpolitik* (Bremen), no. 7 (17 February 1917). Cf. also Bock, 'Zur Geschichte und Theorie der holländischen marxistischen Schule', op. cit., p. 17.

۷۵- بی تردید آنها از بنیانگذاران سوسیال دموکراسی هلند، یعنی ار فردیناند دوملا نیوانهویس Ferdinand Domela Nieuwenhuis تأثیر گرفته بودند، که بعداً خود وی سوسیالیست لیبرتاریائی شد. از سال های ۱۸۹۰ به بعد، نیوانهویس علیه پارلمانتاریسم و به نفع مبارزه طبقاتی موضع گرفت، و به احزاب مارکسیست که وی به آنان مظنون بود که به سمت سوسیالیسم دولتی و دیکتاتوری تغییر جهت داده اند، هشدار داد. رجوع کنید به کتابش:

Socialisme en danger, 3rd edn (Paris, 1897), pp. 48, 72, 216. id

۷۶- O. Rühle, *Von der bürgerlichen zur proletarischen Revolution* (Berlin, 1970), p. 32 (the text dates from 1924).

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته تحت عنوان زیر در اینترنت یافت می شود:

From the Bourgeois to the Proletarian Revolution - Otto Rühle (1924)

<http://www.geocities.com/~johngray/borpro.htm>

۷۷- *ibid.*, pp. 38-43, and A. Pannekoek, *Workers' Councils* (Melbourne, 1950: English version of *De arbeidersraaden*, published in Amsterdam, 1946, under the pseudonym of P. Aartsz), p. 65. See also his 'Five Theses on the Class Struggle', *Southern Advocate for Workers' Councils* (Melbourne, May 1947).

یجگ: آدرس کتاب پانه کوک در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/wcontitl.htm>

۷۸- J. Harper [A. Pannekoek], 'Trade Unionism', *International Council Correspondence* (Chicago), no. 2 January 1936).

یجگ: آدرس این مقاله در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/panunion.htm>

۷۹- H. Gorter, 'Partei, Klasse und Masse', *Proletarier*, no 4 (February-March 1921), and A. Pannekoek, 'Der neue Blanquismus', *Der Kommunist* (Bremen), no. 27 (1920).

۸۰ - [A. Pannekoek], 'Partei und Arbeiterklasse', *Rätekorrespondenz* (published by the GIC, the Dutch International Communist Group), no. 15 (March 1936), and J. Harper [A. Pannekoek], 'General Remarks on the Question of Organization', *Living Marxism* (Chicago), no. 5 (November 1938).

یجگ: آدرس این مقاله ها در اینترنت:

<http://www.geocities.com/~johngray/panparty.htm>

<http://www.geocities.com/~johngray/panorgan.htm>

۸۱ – 'Arbeiterräte und kommunistische Wirtschaftsgestaltung', *Rätekorrespondenz*, no 5 (October 1934). , p.161

۸۲ – A. Pannekoek, *Workers' Councils*, op. cit., section 1: 'The Task'. , p.161

یجگ: آدرس این کتاب در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/wcontitl.htm#toc>

۸۳ – J. H. [A. Pannekoek], 'The Workers' Councils', *International Council Correspondence*, no. 5 (1936).

یجگ: آدرس این مقاله ها در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/panwc36.htm>

۸۴ – K. Horner [A. Pannekoek], *Sozialdemokratie und Kommunismus* (Hamburg, 1919).

یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی این نوشته در کتاب زیر یافت می شود:

Serge Bricianer *Pannekoek and the workers Councils* (St. Louis 1978), ch. 6

۸۵ – K. Schroder, *Vom Werden der neuen Gesellschaft* (Berlin, n.d. [1920]); O. Ruhle, *VVVon der*

bürgerlichen zur

proletarischen Revolution, (op. cit. in footnote 92 with online link:

<http://www.geocities.com/~johngray/borpro.htm>); J. Harper [A. Pannekoek], 'General Remarks on the

Question of Organization', (op. cit. in footnote 96 with online link:

<http://www.geocities.com/~johngray/panorgan.htm>.) See also the first programme of the KAPD (1920),

(op. cit. in footnote 72 with online link <http://www.left-dis.nl/uk/kapd1920.htm>)

۸۶ – در کل، این KAPD ای های پر حرارت بودند که وجود سازمان های کارخانه ای، یعنی هسته شوراهای را دیدند. برای دولت شورائی " در برنامه دوم KAPD (که در منبع Bock در بالا انتشار مجدد یافته است) و همچنین آنتون پانه کوک در "شوراهای کارگری" صفحه ۴۷، که آنها را با پارلمانتاریسم مقایسه می کند رجوع کنید.

یجگ: آدرس کتاب پانه کوک در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/wcontitl.htm>

۸۷ – A detailed bio-bibliography of Gorter will be found in S. Bricianer, op. cit., and in Kool (ed.), *Die Linke gegen die Parteiherrschaft*, op. cit. p.161

۸۸ – H. Gorter, 'Partei, Klasse und Masse', op. cit., and *Die Klassenkampf-Organisation des Proletariats*

(Berlin, 1921). See also his *Offener Brief an den Genossen Lenin*. . . , (op. cit. in footnote 71 with online link

: <http://huizen.dds.nl/~left-dis/UK/open0.htm>)

۸۹ – که او در حال ترک اش بود تا در سال ۱۹۲۶ به SPD پیوندد. برای بررسی زندگی و کارش رجوع کنید به :

Kool's introduction to Kool, op. cit., and *Otto Rühle Schriften* (Hamburg, 1971).

۹۰ – O. Ruhle, *Die Revolution ist keine Parteisache !* (Berlin, 1920),

یجگ: ترجمه انگلیسی این مقاله در منبع زیر به چاپ رسیده است:

London Workers Group Bulletin Issue 14, October 1983.

یجگ: آدرس این ترجمه در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/rulpart.htm>

and *Von der bürgerlichen zur proletarischen Revolution*, (op. cit. in footnote 92 with online link:

<http://www.geocities.com/~johngray/borpro.htm>)

۹۱- A. Pannekoek: 'Historical Materialism', article published in Dutch in *Nieuwe Tijd*, 1919 (French translation in *Cahiers du communisme de conseils*, no. 1, 1968), and 'Marxismus und Idealismus', *Proletarier*, no. 4 (February-March 1921).

بیوگرافی خوبی از آنتون پانه کوک را می توان در *Die linke gegen die Parteiherrschaft* یافت. Bock در منبع فوق *Organisation und Taktik der proletarischen Revolution* لیست کتابها، جزوه ها و مقالاتش را ارائه می دهد.

یجگ: همچنین رجوع کنید به کتاب

John Gerber *Anton Pannekoek and the Socialism of Workers' Self-Emancipation 1873-1960* (Amsterdam, 1989).

یجگ: در این رابطه مقاله ای نیز از همین نویسنده در اینترنت در آدرس زیر یافت می شود:

Anton Pannekoek and the Quest For an Emancipatory Socialism - John Gerber

<http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/2379/GERBER.HTM>

۹۲- 'Prinzip und Taktik', *Proletarier*, no. 8 (August 1927);

یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی این نوشته در کتاب زیر یافت می شود:

Serge Bricianer *Pannekoek and the workers Councils* (St. Louis 1978), pp. 231-244

'Partei und Arbeiterklasse', *Rätekorrespondenz*, no. 15 (March 1936).

یجگ: ترجمه انگلیسی این مقاله در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/panparty.htm>

۹۳- *Workers' Councils*, op. cit., p. 101

یجگ: آدرس این کتاب در اینترنت: <http://www.geocities.com/~johngray/wcon205.htm>

and 'The Party and the Working Class', *International Council Correspondence*, nos. 9 and 10 (September 1936).

همچنین رجوع کنید به نامه دوم پانه کوک به پییر شالو Pierre Chaulieu (نام مستعار کورنلیوس کاستوریادیس Cornelius Castoriadis) که در آن درکش را از حزب-گروه در جزئیات بیشتری توضیح می دهد. این نامه در *Cahiers du communisme de conseils*, no. 8 (May 1971) p.161 تجدید چاپ شد.

۹۴- مراجعه کنید به کتابش تحت عنوان: *Revolutionshoffnungen* (Berlin, 1917) ، و نیز Bock, op. cit., pp. 73ff. ISD. شاخه برمن با وی قطع ارتباط کرد و او را متهم به "نابود کردن" شکل حزب کرد.

۹۵- *ibid* , p.220

۹۶- H. Canne Meijer, 'Das Werden einer neuen Arbeiterbewegung', *Rätekorrespondenz*, nos 8-9 (April 1935), partial English translation in *International Council Correspondence* no. 10 (August 1935). See also *Die Linke gegen die Parteiherrschaft*, op. cit., p. 613, n. 261.

یجگ: ترجمه انگلیسی این نوشته در اینترنت:

'The Rise of a New Labour Movement' : <http://www.geocities.com/~johngray/canne.htm>

۹۷- 'Östlicher und westlicher Kommunismus', *Proletarier*, no. (October 1920); Gorter, *Offener Brief an den Genossen Lenin...*, passim (<http://huizen.dds.nl/~left-dis/UK/open0.htm>); and Gorter, 'Partei, Klasse und Masse' (1921), op. cit.

۹۸- 'Lehren der Marz-Aktion', *Proletarier*, no. 5 (April-May 1921); [A. Pannekoek], 'Sowjetrussland und der westeuropäische Kommunismus', op. cit. (June 1921).

همچنین رجوع کنید به نامه پانه کوک به اریک مهسام Erich Muhsam (در اواخر سال ۱۹۲۰) که در آن او همبستگی قلبی اش را با بلشویک ها اعلام می دارد (نقل قول شده توسط بریسیانر 17-215 p. op. cit., Bricianer) (Bricianer, op. cit., p p. 215-17)
 یجگ: ترجمه انگلیسی بخش هائی این نوشته در کتاب بریسیانر یافت می شود:

Serge Bricianer Pannekoek and the Workers' Councils (St Louis, 1978), pp. 222-225

۹۹- 'Bericht uber Moskau', *Die Aktion*, nos 39-40 (September 1920). (op.cit. in footnote 83 with online link)

۱۰۰- 'Die russische Staatspolitik und ihre Konsequenzen fur die Kommunistische Internationale', *Proletarier* no. 6 (June 1922); 'Thesen über Moskau', *Rätekorrespondenz*, no. 3 (August 1934): *Von bürgerlichen zur proletarischen Revolution*, (op. cit. in footnote 92 with online link), ch. 2, 'Das russische Problem'.

۱۰۱- Workers' Councils, section ii, ch. 5, 'The Russian Revolution' . ,

<http://www.geocities.com/~johngray/wcon204.htm>

۱۰۲- Cf. *The New World*, pamphlet published by the 'Groups of Council Communists Holland' (Amsterdam 1947), and A. Pannekoek, *Workers' Councils*, final section, 'The Peace', as well as his article 'The Failure of the Working Class', *Politics*, vol. 3 no. 8 (September 1946), cited by Bricianer, op. cit., pp. 283ff.

یجگ: مقاله "شکست طبقه کارگر" را در این آدرس می توان یافت:

<http://www.geocities.com/~johngray/pannfail.htm>

۱۰۳- شاهد این مدعا، فصل مربوط به شوراهای کارگری (که توسط KAPD ای سابق پل متیک نگاشته شده) است که جنگی که مدعی نمایندگی چپ نو می باشد انتشار یافت. رج. P. Long (ed.) *The New Left* (Boston 1969) در ارتباط با سنت شورائی در فرانسه از جنگ جهانی دوم به بعد، مراجعه کنید به نوشته من: Les origines du gauchisme (Paris, 1971), ch. 4 (English Translation: *The Origins of the Modern Leftism*, Penguin Books, 1975)

۱۰۴- تز "بحران کشنده سرمایه داری" در سال های ۱۹۳۰ در محافل شوراگرا جریان داشت. این موضوع مجدداً در سال های ۱۹۴۰ توسط پانه کوک مطرح شد که هنوز از یک بدتر شدن تدریجی مواضع کاپیتالیسم در مقاله شوراهای کارگری اش سخن می گفت (رجوع شود به یادداشت شماره ۹۹ ص. ۷-۲۲۵) همچنین رجوع شود به نوشته پل متیک در یادداشت شماره ۱۲۶. یجگ: گامبین در رابطه با همه گیر بودن تئوری بحران در محافل شوراگرا محق است، اما پانه کوک بطور پی گیری تئوری های فروپاشی را رد می کند. نگاه کنید به مقاله اش:

Theory of the Collapse of Capitalism <http://www.geocities.com/~johngray/pannfail.htm>

۱۰۵- 'The Workers' Councils', *International Council Correspondence*, op.cit.[footnote 99]

۱۰۶- Ruhle, *Von bürgerlichen zur proletarischen Revolution*, op. cit. [see footnote 92], p. 51